

اندیشه سبز / ۲۷

مسافر ویدار لذت

آرمان
محمدرضا

فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام



لذت دیدار ماه

دکتر مهدی خدایان آرانی

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۳۰۰۰۴۵۶۹

پایگاه اینترنتی نویسنده: سایت نابناک

Nabnak.ir

انتشارات وثوق - قم

تلفکس: ۳۷۷۳۵۷۰۰ - ۰۲۵ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

فهرست

مقدمه	۴
عشق دیدار تو به سر دارم	۶
سلام بر علامت سؤال‌های بزرگ!	۱۰
دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است	۱۴
چراغ خانه من خاموش است!	۱۸
من به دنبال خانه شیخ قم می‌گردم	۲۶
چرا مرا از این شهر بیرون می‌کنید؟	۳۱
شبی که آسمان با من انس گرفت	۳۵
پیام مرا به شیعیانم برسانید!	۳۹
تحقیق صحیحیه البزنطی	۴۵
پی‌نوشت‌ها	۶۰
منابع تحقیق	۶۴
بیوگرافی مؤلف	۶۹
فهرست کتب نویسنده	۷۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی به مشهد سفر می‌کنی و به حرم امام رضا علیه السلام می‌روی، آرامشی را
که گمشده همه است در آغوش می‌کشی.
در حرم امام هشتم به تماشای خلاصه خوبی‌ها می‌نشینی و از
چشمه آسمان سیراب می‌شوی.
در آنجا بوی بهشت به مشامت می‌رسد و پروانه نور می‌شوی و
احساس می‌کنی به خدا نزدیک‌تر شده‌ای.
نمی‌دانم خبر داری که عده‌ای به فکر آن هستند تا این عشق به زیارات
را از جوانان ما بگیرند؟!
آنها اقدام به چاپ کتاب «زیارات قبور، بین حقیقت و خرافات» نموده
و در آن، زیارت حرم امامان علیهم السلام را خرافه خوانده‌اند و همه کسانی که ما را
به زیارت، دعوت و تشویق کرده‌اند، بی‌دین و مفسد معرفی شده‌اند.
من بعد از مطالعه آن کتاب، قلم در دست گرفتم تا از حریم زیارت
دفاع کنم.
و این چنین بود که کتاب «لذت دیدار ماه» نوشته شد و اکنون، افتخار

دارد که مهمان شما باشد و می‌خواهد برایتان، حقیقت زیارت امام رضا (ع) را روایت کند.

شما در این کتاب با حدیثی آشنا می‌شوید که زیارت امام رضا (ع) را برتر از یک میلیون حج می‌داند و من یک پیوست تحقیقی - عربی در پایان کتاب آورده‌ام که اعتبار این حدیث را اثبات می‌کند. بسیار خوشحال می‌شوم که از نظرات شما در مورد این کتاب بهره ببرم، منتظر شما هستم.

مهدی خُدامیان آرانی

قم، مرداد ۸۸

عشق دیدار تو به سر دارم

چند سالی بود که به مشهد نرفته بودم، دلم برای حرم امام رضا علیه السلام خیلی تنگ شده بود.

روزهای پایانی اردیبهشت سال ۱۳۸۸ بود و من در خانه خود مشغول نوشتن بودم که تلفن زنگ زد.

یکی از دوستانم از کنار پنجره فولاد امام رضا علیه السلام با من تماس گرفته بود، کبوتر دلم پر کشید و به مشهد رفت:

السَّلامُ عَلَیکَ یا عَلِیَّ بنَ مُوسَى الرِّضَا

فردای آن روز به آژانس مسافرتی رفتم تا برای مشهد، بلیط قطار تهیه کنم، آری، دیگر دلم، هوای دیدار آقا را کرده بود.

بلیط مسیر تهران-مشهد را تهیه کردم، بلیط برای ساعت ۸ فردا شب بود.

ظهر به خانه برگشتم، نزدیک خانه از گل فروشی، شاخه گلی خریدم و بلیطها را داخل یک پاکت زیبا گذاشتم و به خانه آمدم.

شاخه گل را پشت سرم مخفی کردم و وارد خانه شدم و به همسرم

سلام کردم و از او خواستم تا چشمش را ببندد. من شاخه گل و بلیط را روی دست او گذاشتم.

حتماً می‌دانی که هیچ چیز مانند گل، همسر تو را خوشحال نمی‌کند! بعد از مدتی، پسر، علیرضا (که ده سال دارد)، از مدرسه آمد، وقتی او متوجه شد که ما فردا به مشهد می‌رویم، خیلی خوشحال شد.

روز بعد از شهر قم حرکت کردیم، و حدود یک ساعت قبل از حرکت قطار در ایستگاه راه آهن تهران بودیم.

ایستگاه شلوغ بود و ما به دنبال جایی برای نشستن بودیم، در گوشه‌ای از سالن، چند صندلی خالی بود و ما به آنجا رفتیم.

من در حال و هوای خودم بودم که صدایی مرا متوجه خود کرد:

— اجازه هست اینجا بنشینم؟

— خواهش می‌کنم، بفرمایید.

جوانی بود که دنبال صندلی خالی می‌گشت و آن را در کنار من پیدا کرده بود.

نمی‌دانم چه شد که با او مشغول گفتگو شدم:

— شما عازم کجا هستید؟

— مشهد.

— حتماً برای زیارت آقا می‌روید؟

— نه، من اهل خرافه‌پرستی نیستم!!

من با شنیدن این سخن خیلی تعجب کردم، به راستی منظور این جوان چه بود؟

— ببخشید، منظور شما از خرافه پرستی چیست؟

— زیارت قبور مرده‌ها.

درست حدس زده‌ام این جوان، زیارت امام رضا علیه السلام را خرافه می‌داند، خوب است قدری با او سخن بگویم:

— مگر نشنیده‌ای که یکی از راه‌های نزدیک شدن به خدا، زیارت دوستان خداست، مگر نمی‌دانی که زیارت امام رضا علیه السلام ثواب بسیار زیادی دارد و ما با این کار رحمت و مهربانی خدا را به سوی خود جذب می‌کنیم.

— حاج آقا! همه این حرف‌هایی که شما می‌گویید، دروغ است!

— به چه دلیل این حرف را می‌زنید؟ آیا شما دانش کافی برای اثبات این سخن خود دارید؟

— نه، اما به تازگی، کتابی به دستم رسیده است که همه این حرف‌ها را دروغ معرفی می‌کند.

— شما از کدام کتاب سخن می‌گویید؟

— کتاب «زیارت قبور، بین حقیقت و خرافات» که نویسنده آن آقای «قلمداران» است.

— کاش یک نسخه از این کتاب را می‌داشتم و مطالعه می‌کردم!

آن جوان از این سخن من متعجب شد، او خیال می‌کرد که من هم مثل دیگران، به نویسنده این کتاب، اهانت خواهم کرد، ولی من معتقدم که فکر را نمی‌شود با اهانت کردن، جواب داد، اگر هنر داری، بنشین و اندیشه‌ای را که باطل می‌دانی، نقد کن!

در این هنگام، آن جوان رو به من کرد و گفت:

— نظر شما در مورد این کتاب چیست؟

— من تا یک کتاب را نخوانده‌ام، نمی‌توانم در مورد آن نظر بدهم.

— یعنی اگر این کتاب به دست شما برسد آن را پاره نمی‌کنید و به

مطالعه آن می‌پردازید؟

— بله، من تمام آن را مطالعه خواهم کرد.

این جوان با دقت به سخنان من گوش می‌داد، معلوم بود در فکر چیزی

است.

بلندگوی سالن اعلام کرد که ما باید سوار قطار بشویم.

دیگر وقت زیادی نداشتم، از جای خود بلند شدم و می‌خواستم با آن

جوان خداحافظی کنم، زیرا او با قطاری که ۱۵ دقیقه بعد حرکت می‌کرد

به مشهد می‌رفت.

در موقع خداحافظی، آن جوان سریع کیف خود را باز کرد و کتابی را

بیرون آورد و گفت: «این همان کتابی است که در مورد آن سخن گفتم».

او آن کتاب را به من داد، من هم از او تشکر کردم و آدرس او را

یادداشت کردم تا نظر خود را برای او ارسال کنم.

با او خداحافظی کردم و همراه با خانواده خود به سوی قطار حرکت

کردیم.

سلام بر علامت سؤال‌های بزرگ!

نگاهی به بلیط کردم، ما باید به واگن شماره دوازده می‌رفتیم.
مأمور واگن، بلیط ما را کنترل کرد و به ما گفت که به کوپه شماره هفت بروید.

سوار قطار شده و به کوپه خودمان رفتیم، چمدان‌ها را بالای کوپه جا داده و نشستیم.

روی میز، فلاکس آب جوش و چهار فنجان بود، یک چایی داغ می‌توانست خستگی ما را بر طرف کند.

تا هم‌سرم یک فنجان چای برای من آماده کرد، صدای سوت قطار به گوش رسید و قطار حرکت کرد.

من نگاهی به ساعت انداختم، دقیقاً سر ساعت هشت بعد از ظهر بود، علیرضا که کنار پنجره ایستاده بود و بیرون را نگاه می‌کرد، مرا صدا زد و گفت: «بابا! نگاه کن! چند نفر از قطار جا مانده‌اند».

به بیرون نگاه کردم، چند نفر داشتند دنبال قطار می‌دویدند، اما در واگن‌ها بسته شده بود، آنها فقط چند دقیقه دیر کرده بودند.

من رو به علیرضا کردم و گفتم: «عزیزم! زندگی هم مثل این قطار است، اگر کمی دیر کنی، از قطار موفقیت جا می‌مانی».

بعد از نوشیدن چای، کتاب «زیارات قبور، بین حقیقت و خرافات» را در دست گرفتم و مشغول مطالعه شدم.
نویسنده در این کتاب چنین نوشته بود:

پس از آنکه مسلمانان با یهودیان و بوداییان تماس گرفتند و در مرز و بوم آنان، قبرهای پادشاهان و قبر کورش و داریوش را دیدند، مسأله زیارت به میان آمد.

در زمان عباسیان، ساختمان مقبره‌ها بر گور مردگان آغاز شد و قافله زواری از راست و چپ برای زیارت قبور پاره‌ای از صالحان و اولیاء سفر نمودند. هر روز گنبدی گلی و اخیراً گنبد طلایی از هر گوشه‌ای بر آسمان بلند شد. افرادی که حدیث برای مردم می‌گفتند از شرق و غرب برای ساختن حدیث سر برآوردند و کتاب‌های حدیث را از وعده‌های گزاف و خلاف پر کردند تا جایی که گاه زیارت یک قبر با چند حج و اخیراً با صد هزار حج برابر گردید.^۱

مثلاً در احادیث زیارت آورده‌اند که حضرت رضا (علیه السلام) فرموده است: «أَبْلَغُ شِيعَتِي أَنْ زِيَارَتِي تُعْدِلُ أَلْفَ حِجَّةٍ: به شیعیان ما این سخن را برسانید که ثواب زیارت من، نزد خدا برتر از هزار حج است».^۲

جعل و درست کردن این احادیث به منظور ضعیف کردن بنیان شریعت و مسخره کردن قرآن بوده است.

تمام این ثواب‌ها که برای تشویق از طرف علمای شیعه در کتاب‌های

حدیث ذکر شده است از طرف دروغگویان و افراد بی‌دین و مُفسِد و دشمنان دنیا و آخرت مسلمانان، جعل و وضع شده است.^۳

من حرف‌های تازه‌ای در این کتاب می‌خواندم و این سؤال‌ها را از خود می‌پرسیدم:

آیا به راستی، همهٔ حدیث‌هایی که در مورد زیارت امام رضا(ع) به ما رسیده است دروغ است؟

آیا عده‌ای بی‌دین و مفسد برای اینکه دین خدا و قرآن را از بین ببرند در مورد زیارت امام رضا(ع) حدیث ساخته‌اند؟

آیا همه کسانی که ما را تشویق به زیارت امامان معصوم کرده‌اند دشمنان ما بوده‌اند؟

آخر چرا نویسندگانی که خود را اهل فکر و اندیشه می‌دانند، باید این چنین بنویسد؟

چرا کسانی که مردم را به زیارت امام رضا(ع) تشویق کرده‌اند بی‌دین و مفسد معرفی شده‌اند؟

آیا دعوت کردن مردم به سوی نور و معنویت، گناه است؟

وقتی این کتاب به دست یک جوان شیعه برسد و این مطالب را بخواند چه نتیجه‌ای خواهد گرفت؟

با صدای فرزندم به خود آمدم: «بابا! چرا گریه می‌کنی؟ مگر در این کتاب چه نوشته شده است؟».

اشک چشم خود را پاک کردم و پسر را در آغوش گرفته و او را بوسیدم.

من با خود فکر می‌کردم که دیر یا زود این کتاب به دست فرزند من هم خواهد رسید، آری، دشمن برای یغما بردن اعتقادات شیعه، با مهارت برنامه‌ریزی کرده است.

دل‌م خوش است که نامم کبوتر حرم است

صبح فردای آن روز، قطار از شهر نیشابور عبور کرد و ما یک ساعت بعد به مشهد می‌رسیدیم.
از پنجره قطار، منظره زیبایی به چشم می‌خورد، همه دشت، سبز شده بود.

خدای من! چقدر لاله!
همه جا پر از گل‌های سرخ لاله بود.
قطار از میان این دشت زیبا حرکت می‌کرد و به سوی مشهد به پیش می‌رفت.

ساعتی بعد، ما به شهر مشهد رسیدیم و حرم با صفای امام رضا علیه السلام روبروی چشمان ما نمایان شد، همه به آقا سلام دادیم:

السلام علیک یا علی بن موسی الرضا
پسرم، شعر زیبایی را زمزمه می‌کرد و اشک در چشم من حلقه زده بود:
قربون کبوترای حرمت، امام رضا
قربون این همه لطف و کرم، امام رضا

قطار در ایستگاه توقف کرد، ما از قطار پیاده شده و با تاکسی به هتل رفتیم.

بعد از ساعتی استراحت تصمیم گرفتیم به حرم بروم. غسل زیارت کرده و از هتل بیرون آمدم و آرام آرام به سوی حرم به پیش می‌رفتم، کبوتران، گرد حرم پرواز می‌کردند، خوشا به حال آنها که همیشه زائر این حرم هستند!

نزدیک در حرم ایستادم و این دعا را خواندم: «خدایا! من در کنار خانه‌ای از خانه‌های پیامبر تو ایستاده‌ام و تو از من خواسته‌ای که بدون اجازه وارد خانه پیامبرت نشوم، اکنون، آیا به من اجازه می‌دهی تا وارد این خانه شوم؟».

به سوی ضریح رفتم، اشک، دیگر امانم نمی‌داد. مردم با چه عشقی به امام خود عرض ادب می‌کردند، ایرانی و عرب، جوان و پیر، همه، پروانه یک شمع شده بودند. نیم ساعتی گذشت و من حال خوشی داشتم. ناگهان به یاد کتابی که در قطار خوانده بودم افتادم. رو به آقا کردم و گفتم: «آقا جان! بین، اینها چه چیزهایی نوشته‌اند! خودت کمکم کن تا بتوانم با قلم از زیارت شما دفاع کنم».

خلاصه این تنها خواسته من بود که آن روز از امام رضا علیه السلام داشتم. بعد از دقایقی، این فکر به ذهنم رسید که من از فرصت استفاده کنم و به کتابخانه حرم بروم و تحقیق خود را آغاز کنم.

بعد از آن از حرم خارج شدم و به سوی کتابخانه رفتم.

وارد کتابخانه که شدم، احساس کردم گویی به یک گلستان وارد شده‌ام، صدها قفسه کتاب در جلو من خودنمایی می‌کرد.

من باید به کتاب‌های عربی مراجعه می‌کردم، زیرا بیشتر کتاب‌هایی که در علوم اسلامی به عنوان منابع اولیه، مطرح می‌باشند به زبان عربی است.

من می‌خواستم بدانم آیا حدیث‌هایی که در مورد فضیلت زیارت امام رضا (ع) به ما رسیده است دروغ است؟

آیا این حدیث‌ها را افراد بی‌دین و مفسد درست کرده‌اند؟
آیا علمای شیعه که مردم را به زیارت امام رضا (ع) تشویق کرده‌اند همه دروغگو بوده‌اند؟

من باید در این زمینه، تحقیق می‌کردم و نتیجه تحقیق خود را به صورت کتابی منتشر می‌نمودم.

همچنان به دنبال گمشده خود می‌گشتم، من به دنبال کتابی بودم که تاریخ نوشتن آن به زمان‌های خیلی قبل برگردد، من به دنبال سرچشمه بودم.

جستجوی من حدود نیم ساعت طول کشید و من سرانجام به گمشده خود رسیدم: کتاب عیون اخبار الرضا (ع).

نویسنده این کتاب، شیخ صدوق است که در سال ۳۸۱ هجری قمری از دنیا رفته است، این کتاب، قبل از هزار سال پیش نوشته شده است.
من کتاب را برداشته و به سالن مطالعه رفتم، اما تمام صندلی‌ها پر بود و اصلاً جای خالی نبود که من بنشینم.

من با دیدن این منظره، خیلی خوشحال شدم، بیشتر این جمعیت،
جوانانی بودند که مشغول مطالعه بودند.

به گوشه‌ای از کتابخانه رفتم و روی زمین نشستم، و کتاب را باز کردم،
آری، من برای رسیدن به حقیقت، سراز پا نمی‌شناختم.
و این چنین بود که تحقیق من آغاز شد.

من نمی‌دانستم که با مطالعه این کتاب، سفری به تاریخ گذشته خواهم
داشت!

سفری به گذشته‌های دور، سفری به هزار سال قبل!!

چراغ خانه من خاموش است !

من هم اکنون به تاریخ سفر کرده‌ام و تو هم همسفر من می‌شوی!
صدایی به گوشم می‌رسد، یک نفر با صدای بلند اعلام می‌کند: «کاروان
شیخ به شهر نزدیک شده است».
مردم از حرم امام رضا علیه السلام بیرون می‌آیند، مغازه‌ها تعطیل می‌شود، همه
به سوی دروازه شهر می‌روند.
به راستی چه خبر شده است؟
گویا شخصیت بزرگی به مشهد می‌آید که مردم این چنین به استقبال
می‌روند.
همه برای دیدن او لحظه شماری می‌کنند، به راستی این شیخ کیست که
چنین در دل‌ها جای گرفته است؟
ما به قرن چهارم هجری آمده‌ایم. به یکی از مردم رو می‌کنم و
می‌پرسم: قرار است چه کسی به اینجا بیاید؟
او جواب می‌دهد: مگر خبر نداری که شیخ صدوق به شهر ما می‌آید؟^۴
من تا قبل از این، نام شیخ صدوق را فقط در کتاب‌ها خوانده بودم و فکر

می‌کردم او یک نویسنده معمولی است، اما امروز می‌فهمم که او شخصیت بزرگی است.

بعد از لحظاتی، صدای زنگ شترها به گوش می‌رسد، شوری در میان مردم می‌افتد.

شیخ صدوق وارد شهر می‌شود و به سوی حرم امام رضا علیه السلام می‌رود، مردم هم همراه او به حرم می‌روند.

شیخ صدوق بعد از زیارت به خانه یکی از مردم مشهد می‌رود و در آنجا منزل می‌کند.

خوب است به نزد شیخ صدوق بروم و از او در مورد ثواب زیارت امام رضا علیه السلام سؤال کنم، او حتماً می‌تواند به من کمک کند.

آیا تو هم همراه من می‌آیی؟

من به نزد شیخ صدوق می‌روم و به حضورش رسیده و سلام می‌کنم. شیخ صدوق به گرمی جواب سلام مرا می‌دهد و از من می‌خواهد که بنشینم.

اتاق پر از کتاب‌های خطی است، گویا شیخ صدوق در سفر هم به کار تحقیق و نوشتن مشغول است.

شیخ صدوق نگاهی به من می‌کند و می‌گوید:

— خیلی خوش آمدید.

— جناب شیخ، من نویسنده هستم از شما می‌خواهم تا خودتان را برای ما معرفی کنید.

— نام من، ابن بابویه می‌باشد و به شیخ صدوق مشهور شده‌ام، من در

خانواده‌ای که همه آنها اهل علم بوده‌اند، متولد شده‌ام.^۵

— من در کتاب‌ها خوانده‌ام که شما با دعای امام زمان (عجل الله فرجه) به دنیا آمده‌اید، آیا این مطلب درست است؟

— آری، چندین سال از ازدواج پدرم گذشته بود، اما خدا به او فرزندی نداده بود، به قول معروف «چراغ خانه او، خاموش بود»، برای همین، او نامه‌ای برای امام زمان (عجل الله فرجه) نوشت و از آن حضرت خواست تا برای او دعا کند.

— مگر می‌شود به آن حضرت نامه نوشت؟

— این جریان به زمان «غیبت صغری» برمی‌گردد که حسین بن روح، سؤمین نماینده آن حضرت بود و نامه‌های مردم را به ایشان می‌رساند.

— از طرف امام زمان (عجل الله فرجه) چه جوابی آمد؟

— بعد از مدتی، نامه‌ای به دست پدرم رسید که در آن نوشته شده بود: «به زودی خدا، دو پسر به تو عنایت خواهد کرد»، و بعد از مدتی، من و برادرم به دنیا آمدیم.^۶

— چه سعادت‌ی بالاتر از این که شما به برکت دعای امام زمان (عجل الله فرجه) متولد شده‌اید؟

— در روزگار جوانی، سفری به بغداد داشتم، علمای شیعه نزد من می‌آمدند و از من حدیث می‌شنیدند، آنها از حافظه قوی من تعجب کرده بودند و من به آنها می‌گفتم که همه این‌ها به برکت امام زمان (عجل الله فرجه) است.^۷

— یعنی با این که شما جوان‌تر از همه آنها بودید، بزرگان شیعه به نزد

شما می آمدند و از شما حدیث می شنیدند؟

— این نشانه تواضع و بزرگواری آنها بود که به من این گونه، احترام می گذاشتند.

— به هر حال، این مطلب نشان می دهد که علمای شیعه، شما را مورد اعتماد می دانستند.

— آنها به من محبت زیادی داشتند.

— آیا شما به شهرهای دیگر هم سفر کرده اید؟

— من به شهر قم، کوفه، مکه، نیشابور، مرو، سرخس و سمرقند مسافرت کرده ام.^۸

— تعداد کتاب هایی را که نوشته اید، نام ببرید؟

— من بیش از دویست کتاب در دفاع از اعتقادات شیعه نوشته ام.^۹
همسفر خوبم!

من در اینجا به یاد سخن نویسنده کتاب «زیارت قبور، بین حقیقت و خرافات» می افتم، او گفته بود که تمامی کسانی که احادیث فضیلت زیارت را نقل کرده اند مفسد و بی دین بوده اند، آخر چگونه ممکن است شیخ صدوق، بی دین و مفسد باشد؟

فکر می کنم شما هم موافق باشید تا من اصل مطلب را با شیخ صدوق در میان بگذارم و به او بگویم چرا به دیدار او آمده ایم.

— جناب شیخ، نویسنده ای پیدا شده و در کتاب خود، زیارت قبر امامان (علیهم السلام) را خرافه معرفی کرده و چنین گفته است: «تمام ثواب هایی که برای تشویق به زیارت ذکر شده است از طرف دروغگویان و افراد

بی دین و مفسد، جعل و وضع شده است».^{۱۰}

— عجب نویسندگانی پیدا می شوند!!

— جناب شیخ، این کتاب در اختیار جوانان قرار گرفته است، من می خواهم این کتاب را نقد کنم.

— کار بسیار خوبی است، این کار دفاع از مکتب تشیع است.

— من در این راه به راهنمایی شما نیاز دارم.

وقتی که سخن من به اینجا می رسد، شیخ به فکر فرو می رود.

بعد از لحظاتی در حالی که شیخ لبخندی به لب دارد رو به من می کند و می گوید:

— شما باید با استفاده از علم رجال، حرف نویسندۀ آن کتاب را نقد کنید،

ما برای تشخیص اینکه کدام حدیث، راست و کدام حدیث دروغ است از این دانش بهره می بریم.

— چرا این علم را به این نام می خوانند؟

— کلمۀ «رجال» در اینجا به معنای «افراد» می باشد، در این علم به بررسی

افرادی که حدیث نقل کرده اند، پرداخته می شود.

— اما چگونه می توان با این علم به درست یا دروغ بودن یک حدیث

پی برد؟

— خوب دقت کن! وقتی من یک حدیث از امام رضا علیه السلام برای تو نقل

کنم، بین من و آن حضرت، حدود دویست سال فاصله است، خوب، من

این حدیث را با چهار واسطه نقل می کنم، اکنون، من با علم رجال می توانم

بفهمم که این چهار نفری که بین من و امام رضا علیه السلام واسطه هستند، چگونه

انسان‌هایی بوده‌اند؟ آیا آنها راستگو بودند یا دروغگو؟

— یعنی زمانی می‌توانیم در مورد یک حدیث نظر بدهیم که تمام افرادی که حدیث را نقل کرده‌اند مورد بررسی قرار بدهیم.
— آری، اگر با استفاده از علم رجال به راستگو بودن همه کسانی که یک حدیث را نقل کرده‌اند اطمینان پیدا کردیم، می‌توانیم بگوییم که این حدیث صحیح است.

من از اینکه این مطالب را یاد گرفته‌ام، خیلی خوشحال هستم.
اکنون دوباره به یاد سخن نویسنده کتاب «زیارت قبور، بین حقیقت و خرافات» می‌افتم، او در کتاب خود ادعا کرده بود که همه کسانی که ثواب زیارت امام رضا (ع) را نقل کرده‌اند، دروغگو بوده‌اند.

آیا او این سخن را از روی تحقیق زده است؟ آیا او تمام حدیث‌ها را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است؟

آری، ممکن است که بعضی از حدیث‌ها، دروغ باشد، اما آیا واقعاً همه حدیث‌هایی که ثواب زیارت امام رضا (ع) را بیان می‌کند، دروغ است؟
اکنون، اگر من بتوانم یک حدیث در ثواب زیارت امام رضا (ع) پیدا کنم که افراد راستگو آن را نقل کرده باشند، آن وقت معلوم می‌شود که سخن آن نویسنده، اشتباه است.

اگر ما فقط یک حدیث صحیح هم پیدا کنیم، دیگر دروغ بودن ادعای آن نویسنده معلوم می‌شود.

خدایا! خودت کمک کن تا من یک حدیث صحیح پیدا کنم!
در این هنگام شیخ از جای خود بلند می‌شود و کتابی را بر می‌دارد و به

من می‌گوید:

— آقای نویسنده! این کتاب را می‌شناسی؟

— نه.

— این کتاب «عیون اخبار الرضا (ع)» است که من آن را نوشته‌ام، در این کتاب حدیثی را در فضیلت زیارت امام رضا (ع) آورده‌ام، همه کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند انسان‌های راستگو و مورد اعتماد هستند، تو باید این حدیث را برای جوانان نقل کنی.

— از راهنمایی شما خیلی ممنونم.

شیخ صدوق، جلد اول این کتاب را به من می‌دهد و من مشغول مطالعه آن می‌شوم.

آیا می‌دانی معنای «عیون اخبار الرضا (ع)» چیست؟

شیخ صدوق در این کتاب، سخنان امام رضا (ع) را جمع آوری کرده است و به همین جهت، این اسم را روی کتاب خود گذاشته است که ترجمه آن، چنین است: «چشمه‌های سخنان امام رضا (ع)».

آری، هر کس می‌خواهد از کلام و سخنان آن حضرت سیراب شود، این کتاب را مطالعه کند.

در این کتاب، صفحه ۲۷۸، جلد اول، حدیث شماره دهم، این چنین نوشته است:

ابن ولید از صفار قمی از احمد اشعری از احمد

بزنطی برای من نقل کرد که زیارت امام رضا (ع)

ثواب هزار حج دارد.^{۱۱}

همسفر خوبم!

شیخ صدوق با چهار واسطه، این حدیث را از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند.
 به راستی آیا این چهار نفر، انسان‌های راستگویی هستند یا نه؟
 من باید در مورد این چهار نفر تحقیق کنم.
 من اطلاعات مختصری در مورد این چهار نفر دارم که محل و دوران
 زندگی آنها را نشان می‌دهد.

اول: ابن ولید قمی: ساکن شهر قم، (قرن چهارم).

دوم: صفار قمی: ساکن شهر قم، (قرن سوم).

سوم: احمد اشعری: ساکن شهر قم، (قرن سوم).

چهارم: احمد بزَنطی: ساکن شهر کوفه، (قرن سوم).

خواننده عزیزم! من هیچ کدام از این چهار نفر را نمی‌شناسم، حالا باید
 چه کنم؟

فکری به ذهنم می‌رسد، من باید دوباره به سفر بروم، سفری به شهر قم
 و شهر کوفه.

آیا تو همراه من می‌آیی؟

من به دنبال خانهٔ شیخ قم می‌گردم

سوار بر اسب‌های خود به سوی شهر قم می‌تازیم!
ما باید هر چه زودتر به آن شهر برسیم.
آیا می‌دانی که شهر قم، همواره مرکز علم و اندیشه بوده است و بزرگان
زیادی در این شهر به نشر حدیث پرداخته‌اند؟
روزها می‌گذرد و ما در سفر هستیم...
دروازهٔ شهر قم به چشم می‌خورد، اینجا قم، پایتخت فکری شیعیان
جهان است.

وارد شهر می‌شویم و ابتدا به زیارت حضرت معصومه علیها السلام می‌رویم.
آری، اینجا بوی مدینه را می‌دهد زیرا گلی از بوستان پیامبر صلی الله علیه و آله در
اینجاست.

بعد از زیارت به جستجوی گمشدهٔ خود می‌روم.
آیا می‌دانی گمشدهٔ من کیست؟
من به دنبال ابن ولید می‌گردم، همان کسی که شیخ صدوق از او حدیث
خود را شنیده است.
من این همه راه آمده‌ام تا ابن ولید را بینم، ما به نیمهٔ اول از قرن چهارم

هجری آمده‌ایم.^{۱۲}

پیرمردی را می‌بینم که در آن طرف ایستاده است، خوب است از او سراغ بگیرم.

— خانه ابن ولید کجاست؟

— چگونه است که خانه او را نمی‌شناسی؟ ابن ولید، شیخ قم و بزرگترین دانشمند این شهر است.^{۱۳}

— من به تازگی، وارد این شهر شده‌ام.

— همراه من بیا تا تو را به خانه او ببرم.

ما با هم در کوچه‌های شهر به راه می‌افتیم و به سوی خانه ابن ولید می‌رویم.

وارد خانه می‌شویم و به حضور ابن ولید می‌رسیم، سلام کرده و می‌نشینیم.

گروهی از شاگردان، دور او را گرفته‌اند و هر کدام از او سؤال علمی می‌کنند و او جواب می‌دهد.

یکی از شاگردان او، کتابی را در دست دارد و از ابن ولید در مورد این کتاب سؤال می‌کند.

ابن ولید در جواب می‌گوید که نمی‌توان به این کتاب اعتماد کرد.^{۱۴} این نکته برای من بسیار جالب است که ابن ولید از شاگردان خود می‌خواهد تا به هر کتابی اعتماد نکنند.

یکی دیگر از شاگردان، حدیثی را برای ابن ولید می‌خواند، او مقداری فکر می‌کند و می‌گوید که نمی‌توان به آن اعتماد کرد زیرا این حدیث را فقط ابن اُورمه نقل کرده است و او مورد اعتماد نیست.^{۱۵}

من از این که ابن ولید با چنین دقتی، حدیث‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد، متعجب می‌شوم.

من نمی‌دانستم به خانه کسی آمده‌ام که نظرات او در نقد حدیث، مورد قبول همه بزرگان است.

ما در حضور دانشمندی هستیم که عمر خود را در راه بررسی حدیث صرف کرده است.

بی‌جهت نیست که دانشمندان، این گونه به حدیثی که او نقل کند، اعتماد می‌کنند.

من منتظر هستم تا در فرصت مناسبی با ابن ولید سخن بگویم.
ساعتی می‌گذرد.

اکنون من رو به استاد می‌کنم و می‌گویم:

— جناب ابن ولید، یکی از نویسندگان ادّعا کرده که همه احادیثی که در فضیلت زیارت امام رضا (علیه السلام) نقل شده دروغ است!

— این ادّعا، اشتباه است، ما احادیث صحیح در این زمینه داریم.

— من در حال نوشتن کتابی برای نقد این سخن هستم.

— فکر بسیار خوبی است.

— من نزد شیخ صدوق بودم و او به من گفت که از شما حدیثی شنیده

است که در آن، ثواب زیارت امام رضا (علیه السلام) بیان شده است.

— آری، من آن حدیث را نقل کرده‌ام.

— وقتی شخصیّتی مثل شما که در علم رجال، صاحب نظر است، این

حدیث را نقل کند نشانه این است که به این حدیث می‌شود اعتماد کرد.

— من عمر خود را در راه بررسی احادیث صرف کرده‌ام و همواره با نقل احادیث ضعیف مخالفت کرده‌ام، آرمان من این بوده است که فقط احادیث صحیح برای آیندگان نقل شود.

— جناب ابن ولید! آیا می‌شود برای ما بگویید که شما این حدیث را از چه کسی شنیده‌اید؟

— من این حدیث را از استادم، صَفَّار قُمی شنیدم.

— آیا می‌شود شما او را برای ما معرفی کنید؟

— صَفَّار قُمی یکی از بزرگترین شخصیت‌های علمی این شهر بود، به راستی که او، مایه افتخار شهر قم بود.

— یعنی صَفَّار قُمی از دانشمندان بزرگ شیعه بود؟

— آری، او شاگردان زیادی را تربیت کرد و با تلاش‌های او بود که اکنون، سخنان اهل بیت علیهم‌السلام به دست ما رسیده است.

— پس شما می‌گویید که صَفَّار قُمی، انسانی راستگو و مورد اعتماد بوده است؟

— من چه کسی هستم که بخواهم در مقابل عظمت استادم سخنی بگویم، همه بزرگان به صَفَّار قُمی به دیده احترام نگاه می‌کنند، او در سال‌های آخر قرن سوم از دنیا رفت.^{۱۶}

— خیلی ممنونم که مرا راهنمایی کردید.

همسفر خوبم! یادت باشد هدف ما این بود که در مورد چهار نفر تحقیق کنیم، تاکنون در مورد ابن ولید و صَفَّار قُمی اطلاعات خوبی به دست آورده‌ایم.

اکنون باید همّت کنیم و در مورد دو نفر باقیمانده (احمد اشعری و احمد بزّظی) تحقیق کنیم.

اگر این دو نفر هم انسان‌های راستگویی باشند، می‌توانیم بگوییم حدیثی که شیخ صدوق برای ما نقل کرده است صحیح و معتبر می‌باشد.

پس با من همراه باش!

چرا مرا از این شهر بیرون می‌کنید؟

چه غوغایی شده است، سر و صدا از هر طرف به گوش می‌رسد،
خدایا چه خبر شده است؟

مردم همه شعار می‌دهند: «آقای سَهْل، اخراج باید گردد».

منظور آنها از این آقای سَهْل کیست؟

آنجا را نگاه کن! گویا می‌خواهند یک نفر را از شهر بیرون کنند.
فکر می‌کنم این همان آقای سَهْل است که بر ضدّ او شعار می‌دهند. ما در
قرن سوّم هجری هستیم.

آن طرف را نگاه کن! آقایی در میان جمعی ایستاده و این منظره را
تماشا می‌کند.

فکر می‌کنم این آقا، بزرگ این شهر باشد، خوب است به او بگوییم که
مانع کار این جوانان شود.

من نزدیک می‌روم تا با او سخن بگوییم، امّا خوب است ابتدا نام او را
سؤال کنم.

از یکی از افراد سؤال می‌کنم:

— ببخشید، آن آقای محترم که در میان جمعی از مردم ایستاده کیست؟

— چطور او را نمی‌شناسی؟ او رئیس شهر قم، احمد اشعری است، او بزرگترین دانشمند این شهر است.^{۱۷}

وقتی نام احمد اشعری را می‌شنوم، متوجه می‌شوم که او همان کسی است که من می‌خواستم با او دیدار کنم.

سؤالی در ذهن من نقش می‌بندد: چرا احمد اشعری به آقای سهل کمکی نمی‌کند؟

من نزدیک احمد اشعری می‌شوم و بعد از سلام می‌گویم:

— جناب احمد اشعری! چرا شما به مردی که او را از این شهر بیرون می‌کنند، کمک نمی‌کنید؟

— آیا منظور شما همان آقای سهل است؟

— آری، چرا او را از شهر قم بیرون می‌کنند و شما فقط نگاه می‌کنید؟

— آخر خود من دستور داده‌ام که این کار را نکنند.

وقتی من این سخن را می‌شنوم، تعجب می‌کنم، آخر چگونه باور کنم که یک شخصیت بزرگ شیعه، چنین کاری بکند؟

خوب است مقداری تحقیق کنم و بینم اصل ماجرا چیست؟

به میان مردم می‌روم و از چند نفر سؤال می‌کنم.

من متوجه می‌شوم که آقای سهل در این شهر، حدیث‌های ضعیف نقل می‌کرده و احمد اشعری به دنبال او فرستاده است و از او خواسته تا هر حدیثی را که در هر کتابی دید برای مردم نقل نکند.

آری، حدیث را باید حدیث شناس بخواند، نه اینکه هر کسی پیدا شود و بدون تحقیق، کتابی را در دست بگیرد و برای مردم حدیث بخواند.

اما سهل به این توصیه احمد اشعری اعتنا نکرده است و به این دلیل،

احمد اشعری دستور داده تا او را از شهر قم بیرون کنند.^{۱۸}
احمد اشعری می خواهد قم، همواره به عنوان شهر علم و آگاهی باقی
بماند.

تا زمانی که او زنده است، اجازه نخواهد داد که کسی بدون تحقیق
برای مردم حدیث بخواند.
ای کاش، در همه زمان ها، شخصیتی چون احمد اشعری در قم می بود و
این گونه از مکتب شیعه دفاع می کرد.
همسفرم!

اکنون که می بینم حدیث ثواب زیارت امام رضا (ع) را شخصیتی چون
احمد اشعری نقل کرده است، اطمینانم به درست بودن حدیث، زیاده تر
می شود.

این حدیث را کسی نقل می کند که با نقل حدیث ضعیف مبارزه
می کند!

آیا درست است که ما او را به عنوان کسی که حدیث، جعل می کرده
است معرفی کنیم؟

اکنون، من به احمد اشعری با دیده احترام نگاه می کنم و با او مشغول
گفتگو می شوم:

— جناب شیخ، از شما می خواهم تا مقداری در مورد خودتان سخن
بگویید؟

— من احمد اشعری هستم، پدر بزرگ من، اهل شهر کوفه و از یاران امام
صادق (ع) بوده است، سال ها پیش، او به شهر قم مهاجرت نموده و در
اینجا ساکن می شود، مردم قم همیشه به خاندان ما، احترام زیادی

می گذاشته اند.

— چرا شما را اَشْعَری می گویند، آیا شما با اَشْعَری های اهل سنت، نسبتی دارید؟

— در میان اهل سنت، اَشْعَریّه، یک مکتب اعتقادی - فکری می باشد که ریشه آنها به ابو موسی اَشْعَری برمی گردد، ولی ما همه، شیعه هستیم و برای رواج مکتب شیعه و حدیث اهل بیت (علیهم السلام)، تلاش زیادی نموده ایم.^{۱۹}
— آیا می شود خدماتی را که شما به حدیث شیعه کرده اید نام ببرید؟
— من به شهر کوفه سفر کردم و از اساتید بزرگ آن شهر، احادیث زیادی را شنیدم، خیلی از آنها از یاران امامان (علیهم السلام) بوده اند، من با آنها ملاقات کردم و از آنها حدیث شنیدم و وقتی به شهر قم آمدم، این احادیث را برای شاگردان خود بیان کردم و این گونه بود که حدیث شیعه، رونقی دوباره گرفت.^{۲۰}

— جناب استاد، من شنیده ام که شما حدیثی در ثواب زیارت امام رضا (علیه السلام) نقل کرده اید.

— آری، درست است من این حدیث را از احمد بَزَنطی شنیده ام.

— من او را نمی شناسم؟

— احمد بَزَنطی یکی از کسانی است که مورد اعتماد امام رضا و امام جواد (علیهم السلام) بوده و اکنون در شهر کوفه زندگی می کند.^{۲۱}

من با شنیدن این سخن، تصمیم می گیرم تا به شهر کوفه سفر کنم و با احمد بَزَنطی ملاقات کنم، آیا تو همراه من می آیی؟

شبی که آسمان با من انس گرفت

ما به سوی شهر کوفه حرکت می‌کنیم، این شهر را می‌توان پایتخت فرهنگی شیعیان نام نهاد. آیا می‌دانید اولین کتاب‌های حدیث شیعه در این شهر نوشته شده است؟

ما در قرن سوم هستیم، دیگر راه زیادی تا این شهر نداریم، دروازه‌های این شهر به چشم می‌آید.^{۲۲} خوب است ابتدا به نجف برویم و قبر مولای خود حضرت علی (علیه السلام) را زیارت کنیم.

پس از آن به شهر کوفه وارد می‌شویم، و از مردم سؤال می‌کنیم که احمد بَزَنطی را کجا می‌توانیم پیدا کنیم؟ آنها از ما می‌خواهند که به مسجد کوفه برویم، زیرا احمد بَزَنطی در آنجاست.

چقدر خوب شد! با یک تیر دو نشان می‌زنیم، هم گمشده خود را پیدا می‌کنیم و هم چند رکعت نماز می‌خوانیم! آیا می‌دانی دو رکعت نماز در این مسجد، ثواب یک حج را دارد؟ آیا

می دانی که مسجد کوفه باغی از باغ‌های بهشت است؟^{۲۳}
وارد مسجد می شویم و در کنار محراب حضرت علی علیه السلام، نماز
می خوانیم.

به راستی که این مسجد چه خاطره‌هایی دارد! گویا هنوز صدای
مظلومیّت حضرت علی علیه السلام به گوش می رسد.
اشک در چشم ما حلقه زده است، مولای ما چقدر غریب و مظلوم بود،
کاش آن روز بودیم و او را یاری می کردیم!
اما امروز هم مکتب او، مظلوم است، تو می توانی مکتب او را یاری
کنی.

آنجا را نگاه کن!

احمد بزّظی با عده‌ای از دوستان خود در آن گوشه نشسته‌اند.

ما جلو می رویم، سلام کرده و در جمع آنها می نشینیم.

بعد از لحظاتی، او رو به ما می کند و می گوید:

— شما که هستید و اهل کجایید؟

— من نویسنده هستم، این هم دوست خوبم، خواننده کتابم است که

همراه من به این شهر آمده است.

— آیا با من کاری داشتید؟

— آری، ما این همه راه را به عشق دیدن شما آمده‌ایم!!

— چرا دیدن من این قدر برای شما مهمّ شده است؟

— یک نویسنده، کتابی به نام «زیارت قبور، بین حقیقت و خرافات»

نوشته و همه کسانی را که حدیث فضیلت زیارت را نقل کرده‌اند مفسد و

بی دین، معرفی کرده است.

—عجب! من یکی از آن کسانی هستم که این حدیث‌ها را نقل کرده‌ام،
یعنی آن نویسنده می‌گوید که من آدم بی دین و فاسدی هستم؟
—بله، استاد.

— حالا که این طور شد من باید از خود دفاع کنم، شما که نویسنده
هستید وظیفه دارید این سخنان مرا برای جوانان بنویسید.

— چند سال قبل تصمیم گرفتم به سفر حج بروم، بعد از انجام حج، به
مدینه رفتم تا با امام رضا علیه السلام دیدار کنم، وقتی به مدینه رسیدم همراه چند
نفر از دوستان خود به خانه آن حضرت رفتیم و ایشان از ما به گرمی
استقبال کرد و ما چند ساعتی در آنجا بودیم، پاسی از شب گذشت،
دوستانم بلند شدند و با امام خدا حافظی کردند، وقتی من خواستم با امام
خدا حافظی کنم، آن حضرت از من خواست تا بیشتر نزد او بمانم، آن
شب، امام رضا علیه السلام با من سخنان زیادی گفت، شب به نیمه رسیده بود،
امام از من خواست تا آن شب در آنجا بمانم، من که این همه لطف امام را
دیدم، به سجده افتادم و گفتم: «بار خدایا، از تو ممنونم که امام رضا علیه السلام از
میان همه دوستانش، مرا انتخاب کرد تا با من انس بگیرد»، آری، آن شب،
امام مرا شایسته انس با خودش دید. ^{۲۴}

نگاه کن! اشک از چشمان احمد بزَنتی جاری است، او هیچ گاه این
خاطره را فراموش نمی‌کند.

به راستی، خوشا به حال او که امام رضا علیه السلام، این قدر به او علاقه داشت.
پس چرا کتاب «زیارات قبور، حقیقت یا خرافات»، احمد بزَنتی را
بی دین می‌خواند؟ آیا این کسی که امام رضا علیه السلام با او انس می‌گیرد، مفسد و
بی دین است؟!

او گل سرسبد شیعیان امام رضا علیه السلام است، او عزیز دل امام زمان خود است.

همسفر خوبم!

اکنون دیگر ما همه کسانی که حدیث فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام را نقل کرده‌اند، می‌شناسیم:

۱. شیخ صدوق ۲. ابن ولید قمی ۳. صفار قمی

۴. احمد اشعری ۵. احمد بن زنی

این پنج نفر همه از بزرگان شیعه و مورد اعتماد بوده‌اند.

آنها ستارگان آسمان تاریخ هستند که همه عظمت و بزرگی آنها را قبول دارند.

آری، اکنون می‌توانیم این حدیث را به عنوان یک حدیث صحیح، معرفی کنیم.

اکنون، من رو به احمد بن زنی می‌کنم و از او می‌خواهم تا اصل حدیث را برای ما نقل کند.

ما این همه راه آمده‌ایم و این همه جستجو نموده‌ایم تا این حدیث را بشنویم.

اما احمد بن زنی به جای اینکه حدیث را برای ما نقل کند از ما می‌خواهد تا آماده سفر بشویم!

به راستی او می‌خواهد ما را به کجا ببرد؟

پیام مرا به شیعیانم برسانید!

احمد بَرَنطی می خواهد ما را به مدینه ببرد.
می دانم آرزوی دیدن این شهر را به دل داری، مدینه شهر
آرزوهاست...

دیگر فاصله زیادی تا مدینه نداریم، بوی گل محمدی می آید!
اینجا مدینه است و ما به مهمانی پدر مهربانی ها آمده ایم.
السلام علیک یا رسول الله!
به سوی حرم پیامبر ﷺ می رویم، به کنار قبر پیامبر ﷺ می رویم، سلام
داده و راز دل خویش را می گوییم.
بعد برای خواندن نماز زیارت به گوشه ای از مسجد می رویم.
می دانم دلت هوای قبرستان بقیع را کرده است، بیا با هم به زیارت
چهار امام بقیع برویم.
بعد از زیارت، همراه احمد بَرَنطی وارد کوچه های مدینه می شویم.
به راستی احمد بَرَنطی می خواهد ما را به کجا ببرد؟
از این کوچه، به آن کوچه می رویم، او در خانه ای می ایستد و در
می زند.

چرا اشک در چشمان احمد بزَنطی، حلقه زده است!
 اینجا خانه ماه روی زمین است، ما در کنار خانه امام جواد علیه السلام هستیم.
 باور نمی‌کنم، ما می‌خواهیم به دیدار امام نهم برویم.
 خدای من! چه سعادت!
 وارد خانه می‌شویم، خانه‌ای ساده و بی‌آلایش.
 به خدمت امام می‌رسیم، سلام می‌کنیم و جواب می‌شنویم.
 خدایا، چگونه شکر تو را نمایم که توفیق دادی خدمت امام خویش
 برسم.

اماما! مهربانا! همه هستی و وجودم به فدای شما باد!
 عشق به شما تنها سرمایه قلب من است.
 اکنون، احمد بزَنطی از امام اجازه می‌گیرد و سخن خویش را آغاز می‌کند:
 «چند سال پیش، قبل از شهادت پدر بزرگوار شما، نامه‌ای از طرف آن
 حضرت به دستم رسید، وقتی آن نامه را باز کردم، دیدم که از من خواسته
 شده که به شیعیان خبر بدهم که زیارت امام رضا علیه السلام، ثواب هزار حج
 دارد، اکنون سؤال من این است که آیا واقعاً، زیارت قبر پدر بزرگوار شما،
 ثواب هزار حج دارد؟».

همسفرم! حتماً می‌دانی که این سؤال احمد بزَنطی، از روی شک و تردید
 نیست، بلکه او می‌خواهد این مطلب را از زبان خود امام جواد علیه السلام بشنود.
 احمد بزَنطی به فکر آینده است، او می‌داند گروهی پیدا خواهند شد و به
 این نامه اشکال خواهند گرفت.

آنها خواهند گفت: از کجا معلوم که این نامه، واقعاً نامه امام رضا علیه السلام
 بوده است؟

آنها اشکال خواهند گرفت که چطور می شود امام رضا علیه السلام در مورد فضیلت زیارت خود، سخن بگوید؟ آخر وقتی امام رضا علیه السلام زنده است و قبری ندارد چگونه می شود که در مورد فضیلت زیارت خود سخن بگوید؟

امروز احمد بن زنی می خواهد جواب همه آن اشکال ها را بدهد، او از کوفه به مدینه آمده است تا این سخن را از امام جواد علیه السلام بشنود.
من در اینجا به هوش احمد بن زنی، آفرین می گویم!
سکوت بر همه جا طنین افکنده است، همه ما منتظر جواب امام جواد علیه السلام هستیم.

آیا امام جواد علیه السلام این نامه را تأیید خواهد کرد؟
گوش کن!

امام جواد علیه السلام رو به احمد بن زنی می کند و می فرماید:
زیارت قبر پدر بزرگوارم، ثواب هزار حج دارد.
لبخند شادی بر صورت احمد بن زنی نقش می بندد، او تصمیم گرفته است تا این پیام را به همه شیعیان برساند.
اما هنوز سخن امام جواد علیه السلام تمام نشده است، آن حضرت می خواهد سخن خود را کامل کند.

این بار، امام جواد علیه السلام در ابتدای سخن خود، قسم می خورد.
همه ما اعتقاد به عصمت امام جواد علیه السلام داریم، معصوم که هیچ گاه دروغ نمی گوید، پس چرا آن حضرت در ابتدای سخن خود قسم می خورد؟
من فکر می کنم که امام جواد علیه السلام می خواهد این گونه، اهمیت سخن خود را برای ما بیان کند.

گوش کن! این سخن امام جواد علیه السلام است:

به خدا قسم! هر کس با معرفت و شناخت، قبر پدرم
را زیارت کند، خدا به او ثواب یک میلیون حج
می دهد.^{۲۵}

آری، درست شنیده‌ای، یک میلیون حج!
به راستی که خدا چقدر امام رضا علیه السلام را دوست دارد که زیارت قبر او را،
یک میلیون برابر حج، قبول می کند.
نگاه کن!

احمد بن نطفی دارد اشک می ریزد، این گریه شوق است!
او به فکر یک تصمیم مهم است، او می خواهد از همین جا به خراسان
سفر کند و زائر قبر امام رضا علیه السلام شود.
آیا تو با او همسفر می شوی؟

اکنون که می دانی این حدیث، حدیث صحیح و معتبری است و تمام
کسانی که آن را نقل کرده اند افرادی مورد اعتماد بوده اند، چه نتیجه ای
می گیری؟

من می خواهم با نویسنده کتاب «زیارات قبور، بین حقیقت و
خرافات»، قدری سخن بگویم:
تو این حدیث را در کتاب خود ذکر کرده و آن را حدیث ضعیف
شمردی؟

این سخن توست که گفتی: «تمام ثواب هایی که برای تشویق به زیارت
از طرف علمای شیعه در کتاب ها ذکر شده است از طرف دروغگویان و
افراد بی دین و مفسد، جعل و وضع شده است».^{۲۶}

پس چطور شد که افرادی که این حدیث را نقل کرده‌اند، همه،
انسان‌های بزرگ و شایسته‌ای بودند؟

آیا تو هنوز هم بر ادّعای خود باقی هستی؟

آیا تو شیخ صدوق و ابن ولید را دروغگو می‌شماری؟

آیا احمد اشّعی که با حدیث ضعیف مبارزه می‌کرده است و این حدیث
را نقل کرده است، دروغگو بوده است؟

آیا احمد بزّنی که امام رضا علیه السلام به او علاقه زیادی داشته است، دروغگو
بوده است؟

آیا این درست است که بدون تحقیق، ادّعایی به این بزرگی کنی و به
علمای بزرگ شیعه این چنین جسارت کنی!

تو همه کسانی که منادی زیارت قبور امامان معصوم علیهم السلام بودند را
بی‌دین و مفسد معرفی کردی! آیا از خدا نترسیدی که چنین سخن گفتی؟
من در این کتاب، فقط یک حدیث را مورد بررسی قرار دادم و دروغ
بودن سخن تو را ثابت کردم.

در اولین فرصت، احادیث دیگر را هم مورد بررسی و تحقیق قرار
می‌دهم تا جوانان بدانند که احادیث صحیح زیادی در فضیلت زیارت
همه امامان (و مخصوصاً در فضیلت زیارت امام حسین و امام رضا علیهم السلام)
به ما رسیده است.

و در پایان،

سلامی به مولای خود می‌دهیم و این چنین می‌گوییم:

تو آن چشمه آسمان هستی که پرسش‌های تشنگی ما را، هم آبی

و هم جوابی!

دیر وقتی است که دل ما، همچون کبوتران حرمت، اسیر
گندم‌های محبت توست.
هر روز به شوق تکرار خاطره تو و آهو، آهوی دل ما رمیده
می‌شود و دوان دوان، زیر سایه مهر تو می‌آید و مأوا می‌گیرد.
ای که زیارت حرم تو، صبح جاودان قلب ماست،
و از بهشت، لذت دیدار روی ماه تو، ما را کافی است.
پایان.

تحقیق صحیحہ البنظی

هدف من در این کتاب، آشنایی مختصر جوانان با تحقیق حدیث فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام بود و در راستای این هدف، قالب داستان برای این کتاب انتخاب شد. اما لازم است تا قسمتی از مطالعات علمی و تخصصی خود را در اینجا ذکر کنم تا برای اطلاعات بیشتری در مورد این حدیث در اختیار علاقمندان باشد. دوستان می توانند برای تحقیق بیشتر به کتاب «الصحيح في فضل الزيارة الرضوية» مراجعه نمایند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لقد خَصَّ الله تعالى قبر الإمام الرضا عليه السلام بفضائل عديدة، فهو ملجأ المحتاجين وملاد المنكوبين، ولم تعد كراماته بخافية على أحدٍ أو محصورة بمن حصلت له، حيث لازالت تفوح رائحتها كل يوم.

وفي ثواب زيارة هذا الإمام الهمام وردت أحاديث كثيرة وعلى الرغم من صحة هذه الروايات الموثقة في بطون أمهات الكتب، ولكننا لا زلنا نرى من يتساءل عن صحة مضامينها.

وأنت خير بأن حفظ تراث آل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله، وتنسيق أحاديثهم بصورة علمية فنية ممتعة رائعة، من أهم الضروريات التي ينبغي لعلماء الحوزة العلمية أن يولوا لها الأهمية البالغة.

إذا عرفت ذلك فلنبداً بإذن الله تعالى بتحقيق صحیحہ البنظی التي وردت في فضيلة زيارة الامام الرضا عليه السلام، فنقول:
إن لهذه الرواية سندان:

السند الأول: الذي روى ابن قولويه في كامل الزيارات عن علي بن الحسين بن بابويه (والد الصدوق)، عن سعد، عن ابن أبي الخطاب، عن البرنطي.

السند الثاني: الذي روى الشيخ الصدوق في عيون أخبار الرضا^{عليه السلام} وثواب الأعمال والأمان عن ابن الوليد، عن الصفار، عن ابن عيسى، عن البرنطي.

وأما متن الرواية: قال البرنطي: قرأت كتاب أبي الحسن الرضا^{عليه السلام}:

أبلغ شيعتي أن زيارتي تعدل عند الله ^{تعالى} ألف حجة.

قال البرنطي: فقلت لأبي جعفر^{عليه السلام}: ألف حجة؟

قال^{عليه السلام}: إي والله ألف ألف حجة لمن زاره عارفاً بحقه. ٢٧

ذكرها الطبري في بشارة المصطفى، والفتال النيسابوري في روضة الواعظين، والعلامة المجلسي في بحار الأنوار. ٢٨

وقد عرفت أن للرواية سندان. والآن نحن نتعرض للتحقيق في هذين السندين. فها هنا مرحلتان:

المرحلة الأولى: تحقيق السند الأول

ذكرنا في السند الأول أنه روى ابن قولويه في كامل الزيارات عن علي بن الحسين بن بابويه (والد الصدوق)، عن سعد، عن ابن أبي الخطاب، عن البرنطي.

البحث الرجالي

وقع في هذا السند خمسة رجال، ونحن نتعرض في توثيقهم:

توثيق جعفر بن محمد بن قولويه

ذكره النجاشي في رجاله، قائلاً:

جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى بن قولويه: أبو القاسم، وكان أبوه يُلقب مسلمة، من خيار أصحاب سعد، وكان أبو القاسم من ثقة أصحابنا وأجلّاهم في الحديث والفقه، روى عن أبيه وأخيه عن سعد، وقال: ما سمعتُ من سعد إلا أربعة أحاديث، وعليه قرأ شيخنا أبو عبد الله الفقيه ومنه حمل، وكل ما يوصف به الناس من جميل وثقة وفقه فهو فوجه. ٢٩

وذكره الشيخ في فهرسته، قائلاً:

جعفر بن محمد بن قولويه القمي: يُكنى أبا القاسم، ثقة، له تصانيف كثيرة على عدد أبواب الفقه. ٣٠

وذكره في رجاله فيمن لم يرو عن الأئمة^{عليهم السلام}، قائلاً:

جعفر بن محمد بن قولويه: يُكنى أبا القاسم القمي، صاحب مصنفات، قد ذكرنا بعض

كتبه في فهرست، روى عنه التلعكبري، وأخبرنا عنه محمد بن محمد بن النعمان والحسين بن عبيد الله وأحمد بن عبدون وابن عزور، مات سنة ثمان وستين وثلاثمائة.^{٣١} ووصفه المفيد بالشيخ الصدوق - على ما حكاه النجاشي في رجاله -.^{٣٢}

ووصفه ابن طاوس قائلاً:

الشيخ الصدوق، المتفق على أمانته، جعفر بن محمد بن قولويه.^{٣٣}

وذكره ابن حجر في لسان الميزان:

جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى بن قولويه: أبو القاسم، السهمي، الشيعي، من كبار الشيعة وعلمائهم المشهورين، متهم، وذكره الطوسي وابن النجاشي وعلي بن الحكم في شيوخ الشيعة، وتلمذ له المفيد وبالغ في إطرانه، وحديث عنه أيضاً الحسين بن عبيد الله الغضائري ومحمد بن سليم الصابوني بمصر.^{٣٤}

ولقد وقع الكلام في سنة وفاته، فذكر الشيخ أنه توفي سنة (٣٦٨هـ)^{٣٥}، وتبعه ابن حجر في لسان الميزان^{٣٦}، وقال العلامة في الخلاصة إن وفاته في سنة (٣٦٩هـ)^{٣٧}.

توثيق علي بن الحسين بن بابويه

ذكره النجاشي قائلاً:

علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي: أبو الحسن شيخ القميين في عصره ومتقدمهم وفقههم وتقتهم، كان قدم العراق واجتمع مع أبي القاسم الحسين بن روح^{٣٨} وسأله مسائل، ثم كاتبه بعد ذلك على يد علي بن جعفر ابن الأسود يسأله أن يوصل له رقعة إلى صاحب^{٣٩}، ويسأله فيها الولد، فكتب إليه: «قد دعونا الله لك بذلك، وسترزق ولدين ذكرين خيرين». فولد له أبو جعفر وأبو عبد الله من أم ولد. وكان أبو عبد الله الحسين بن عبيد الله يقول: سمعت أبا جعفر يقول: أنا ولدت بدعوة صاحب الأمر^{٤٠}، ويفتخر بذلك.

ومات علي بن الحسين سنة تسع وعشرين وثلاثمائة، وهي السنة التي تناثرت فيها النجوم. وقال جماعة من أصحابنا: سمعنا أصحابنا يقولون: كنا عند أبي الحسن علي بن محمد السُمري^{٤١} فقال: رحم الله علي بن الحسين ابن بابويه، فقيل له: هو حي، فقال: إنه مات في يومنا هذا. فكتب اليوم، فجاء الخبر بأنه مات فيه.^{٣٨}

وذكره الشيخ في فهرسته، قائلاً:

علي بن الحسين بن موسى بن بابويه رحمه الله عليه، كان فقيهاً جليلاً ثقة.^{٣٩}

وذكره في رجاله فيمن لم يرو عن الأئمة^{٤٢}، قائلاً:

علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي: يُكنى أبا الحسن، ثقة، له تصانيف ذكرناها في فهرست، روى عنه التلعكبري، قال: سمعت منه في السنة التي تهافت فيها الكواكب،

دخول بغداد فيها، وذكر أن له منه إجازة بجميع ما يرويه. ٤٠
وذكره العلامة في خلاصة الأقوال، وابن داود في رجاله. ٤١

توثيق سعد بن عبد الله الأشعري

ذكره النجاشي في رجاله، قائلاً:

سعد بن عبد الله بن أبي خَلَف الأشعري القمي: أبو القاسم، شيخ هذه الطائفة وفقهها ووجهها، كان سمع من حديث العامة شيئاً كثيراً، وسافر في طلب الحديث، لقي من وجوههم الحسن بن عرفة ومحمد بن عبد الملك الدقيقي وأبا حاتم الرازي وعباس الترقفي، ولقي مولانا أبا محمد^{عليه السلام}، ورأيت بعض أصحابنا يضعفون لقاءه لأبي محمد^{عليه السلام}، ويقولون: هذه حكاية موضوعة عليه، والله أعلم. وكان أبوه عبد الله بن أبي خلف قليل الحديث، روى عن الحكم بن مسكين، وروى عنه أحمد بن محمد بن عيسى... توفي سعد سنة إحدى وثلاثمائة، وقيل: سنة تسع وتسعين ومئتين. ٤٢

وذكره الشيخ في فهرسته، قائلاً:

سعد بن عبد الله القمي، يُكنى أبا القاسم، جليل القدر، واسع الأخبار، كثير التصانيف، ثقة. ٤٣

وذكره في رجاله تارة في أصحاب العسكري^{عليه السلام}، قائلاً:

سعد بن عبد الله القمي، عاصره، ولم أعلم أنه روى عنه. ٤٤
وأخرى فيمن لم يرو عن الأئمة^{عليهم السلام}، قائلاً:

سعد بن عبد الله بن أبي خلف القمي: جليل القدر، صاحب التصانيف، ذكرناها في الفهرست، روى عنه ابن الوليد وغيره، روى ابن قولويه عن أبيه، عنه. ٤٥
وذكره ابن داود في رجاله تارة في القسم الأول المختص بالممدوحين ومن لم يضعفهم الأصحاب، قائلاً:

إنه مات سنة ثلاثمائة، وقيل: قبلها بسنة، وقيل: بعدها بسنة في ولاية رستم.

وأخرى في القسم الثاني المختص بالمجروحين والمجهولين. ٤٦

وقال السيد التفرشي صاحب نقد الرجال:

وذكره ابن داود في الباين، وذكره في باب الضعفاء عجيب؛ لأنه لا إرتياب في توثيقه. ٤٧

ولم يخف المحقق المامقاني تعجبه من عدّه في قسم الضعفاء، قائلاً:

ومن أغرب الغرائب أن ابن داود عدّه في القسم الثاني المعد للضعفاء الذين لا اعتماد عليهم؛ لكونهم مجروحين ومجهولين... يا سبحان! ما دعاه إلى عدّ الرجل في الضعفاء مع أنه لا خلاف ولا ريب بين أثبات هذا الفن في وثاقة الرجل وعدالته وجلالته وغزارة علمه،

وإن كان الحامل له على ذلك تضعيف بعض الأصحاب لقاءه بالإمام العسكري^{عليه السلام}، كما حكاه النجاشي، فهو أعجب، ضرورة أن عدم لقائه الإمام العسكري^{عليه السلام} وهما في بلدين متباعدين لا يقتضي جرحاً فيه ولا طعناً.^{٤٨}

وقال السيد الخوئي في المعجم:

إن ابن داود ذكر سعد بن عبد الله بن أبي خلف الأشعري القمي في كلا القسمين، وهذا مما لم نعرف له وجهاً؛ فإن سعد بن عبد الله ممن لا كلام ولا إشكال في وثاقته، ومن الغريب احتمال بعضهم أن ذلك لتضعيف بعض الأصحاب على ما ذكره النجاشي لقاء الإمام العسكري^{عليه السلام}، ووجه الغرابة أن هذا لا يكون قدحاً في سعد، وإنما هو تكذيب لمن يدعي أن سعداً لقي أبا محمد^{عليه السلام}، نعم لو ثبت جزماً أن سعداً ادعى ذلك كان هذا تكديباً لسعد، لكنه لم يثبت.^{٤٩}

أما حديث لقاء سعد بن عبد الله مع الإمام العسكري^{عليه السلام}، فقد تعرض له النجاشي قائلاً: ورأيت بعض أصحابنا يضعفون لقاءه لأبي محمد^{عليه السلام}، ويقولون: هذه الحكاية موضوعة عليه، والله أعلم.

وذكرنا أن الشيخ الطوسي عدّه في رجاله من أصحاب العسكري^{عليه السلام}، قائلاً: عاصره ولم أعلم أنه روى عنه.^{٥٠}

ولو كان الخبر صحيحاً لم يقل مثل شيخ الطائفة في رجاله عند ترجمة سعد: «عاصر الإمام العسكري^{عليه السلام}، ولم أعلم أنه روى عنه».

كما أن المفهوم من تعبير النجاشي «يضعفون»، أن القائلين بوضع الخبر جمع لا نفر. نعم، ذهب العلامة إلى صحة لقاء سعد للإمام العسكري^{عليه السلام}.^{٥١}

ولابأس بذكر بعض ما جاء في الخبر الذي ذكر فيه لقاء سعد للإمام العسكري^{عليه السلام}:

روى الصدوق عن محمد بن علي بن محمد بن حاتم النوفلي المعروف بالكرماني، قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن عيسى الوشاء البغدادي، قال: حدثنا أحمد بن طاهر القمي، قال: حدثنا محمد بن بحر بن سهل الشيباني، قال: حدثنا أحمد بن مسرور، عن سعد بن عبد الله القمي، قال:

اتخذت طوماراً وأثبت فيه نيفاً وأربعين مسألة من صعاب المسائل، لم أجد لها مجيباً، على أن أسأل عنها خبير بلدي أحمد بن إسحاق صاحب مولانا أبي محمد، فارتحلت خلفه وقد كان خرج قاصداً نحو مولانا بسر من رأى، فلحقته في بعض المنازل. فوردنا سر من رأى، فانتبهنا إلى باب سيدنا فاستأذنا، فخرج علينا بالإذن بالدخول عليه. فما شبهت وجه مولانا أبي محمد^{عليه السلام} حين غشينا نور وجهه إلا بديرٍ قد استوفي ليليه أربعاً بعد

عشر، وعلى فخذة الأيمن غلامٌ يناسب المشتري في الخلقة والمنظر.
وبين يدي مولانا رُمانة ذهبية تلمع بدائع نقوشها وسط غرائب الفصوص المركبة عليها،
وبيده قلم إذا أراد أن يسطر به على البياض شيئاً قبض الغلام على أصابعه، فكان مولانا
يدحرج الرمانة بين يديه ويشغله بردها كيلا يصدّه عن كتابة ما أراد.
فسلمنا عليه فألطف في الجواب، وأوماً إلينا بالجلوس. فلما انصرفنا بعد منصرفنا من
حضرة مولانا من حلوان على ثلاثة فراسخ، حمّ أحمد بن إسحاق وثارت به علة صعبة
أيس من حياته فيها، فلما وردنا حلوان ونزلنا في بعض الخانات، قال أحمد بن إسحاق:
تفرّقوا عني هذه الليلة واتركوني وحدي. فانصرفنا عنه ورجع كل واحدٍ منا إلى مرقده.
فلما حان أن ينكشف الليل عن الصبح أصابتنى فكرة، ففتحت عيني فإذا أنا بكافور
الخادم، خادم مولانا أبي محمد عليه السلام وهو يقول: أحسن الله بالخير عزاكم. وجبر بالمحبوب
رزيتكم، قد فرغنا من غسل صاحبكم ومن تكفينه، فقوموا لدفنه، فإنه من أكرمكم محلاً
عند سيّدكم. ٥٢

ثم إن المحقّق التستري قال في ذيل هذه الرواية:
ويوضح وضعه اشتماله على وفاة أحمد بن إسحاق بعد منصرفه من عند العسكري،
وبعته بطريق المعجزة كافور الخادم من سرّ من رأى إلى حلوان عند سعد لتجهيز أحمد،
مع أن بقاء أحمد بن إسحاق بعد الإمام العسكري عليه السلام مقطوع. ٥٣

ثم إن الرواية ضعيفة السند، وليس لنا طريق إلى وثاقة رواة هذا الخبر، ولقد قال السيّد
الخوئي بعد حكمه بتضعيف هذا الخبر:
وإن هذه الرواية قد اشتملت على أمرين لا يمكن تصديقهما: أحدهما صدّ الحجة عليه السلام
أباه من الكتابة، والإمام عليه السلام كان يشغله برّد الرمانة الذهبية! إذ يقبح صدور ذلك من الصبي
المميّز، فكيف ممّن هو عالم بالغيب وبجواب المسائل الصعبة؟ الثاني: حكايتها عن موت
أحمد بن إسحاق في زمان الإمام العسكري عليه السلام، مع أنه عاش إلى ما بعد العسكري عليه السلام. ٥٤
وعلى فرض صحّة الحديث وثبوت لقاء سعد مع الإمام العسكري عليه السلام، فليس في هذا
الحديث ذكر لرواية سعد عن الإمام العسكري عليه السلام كما هو واضح فيه، فلا يكون على كلّ
حال ممّن روى عن العسكري عليه السلام، وهذا المورد ليس من موارد النقض بعد تصريح الشيخ
بعدم علمه بروايته عن الإمام عليه السلام.

توثيق محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب

ذكره النجاشي في رجاله، قائلاً:

محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب: أبو جعفر، الزيّات، الهمداني، واسم أبي الخطّاب زيد، جليل، من أصحابنا، عظيم القدر، كثير الرواية، ثقة، عين، حسن التصانيف، مسكون إلى روايته... ومات محمّد بن الحسين سنة اثنتين وستين ومئتين.^{٥٥}

وذكره الشيخ في فهرسته، قائلاً:

محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب: كوفي، ثقة، له كتاب اللؤلؤ، وكتاب النوادر، أخبرنا بهما ابن أبي جيد، عن ابن الوليد، عن الصّفار، عنه.^{٥٦}

وذكره في رجاله تارةً في أصحاب الجواد^{عليه السلام}، قائلاً:

محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب: كوفي، ثقة.

وأخرى في أصحاب الهادي^{عليه السلام}، قائلاً:

محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب الزيّات، الكوفي: ثقة، من أصحاب أبي جعفر الثاني^{عليه السلام}.

وثالثةً في أصحاب العسكري^{عليه السلام}، قائلاً:

محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب: كوفي، زيّات.^{٥٧}

توثيق أحمد بن محمد البرزنجي

عده الكشي ممّن أجمع أصحابنا على تصحيح ما يصحّ عنهم، وروى أيضاً مدحه.^{٥٨}

وذكره البرقي في رجاله في أصحاب الرضا^{عليه السلام} مرّتين، تارةً فيمن أدرك الكاظم^{عليه السلام} بعنوان: «أحمد بن محمّد بن أبي نصر»، وقال: «ولقبه البرزنجي»، وأخرى فيمن نشأ في عصر الرضا^{عليه السلام} بنفس العنوان.^{٥٩}

وذكره النجاشي في رجاله، قائلاً:

أحمد بن محمّد بن عمرو بن أبي نصر زيد، مولى السكون، أبو جعفر، المعروف بالبرزنجي، كوفي، لقي الرضا وأبا جعفر^{عليهما السلام}، وكان عظيم المنزلة عندهما، وله كتب... ومات أحمد بن محمّد سنة إحدى وعشرين ومئتين بعد وفاة الحسن بن علي بن فضال بثمانية أشهر، ذكر محمّد بن عيسى بن عبّيد أنه سمع منه سنة عشرة ومئتين.^{٦٠}

وذكره الشيخ في فهرسته، قائلاً:

أحمد بن محمّد بن أبي نصر، زيد، مولى السكوني، أبو جعفر، وقيل: أبو علي، المعروف بالبرزنجي، كوفي، ثقة، لقي الرضا^{عليه السلام}، وكان عظيم المنزلة عنده، وروى عنه كتاباً.^{٦١}

وذكره في رجاله تارةً في أصحاب الكاظم^{عليه السلام}، قائلاً:

أحمد بن محمّد بن أبي نصر البرزنجي: مولى السكوني، ثقة، جليل القدر.

وأخرى في أصحاب الرضا^{عليه السلام}، قائلاً:

أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي: ثقة، مولى السكوني له كتاب الجامع، روى عن أبي الحسن موسى عليه السلام.

وثالثه في أصحاب الجواد عليه السلام، قائلاً:

أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي: من أصحاب الرضا عليه السلام.^{٦٢}

فتحصل من جميع ما ذكرنا من كلمات القوم أن رجال هذا السند كلهم من الثقات الأجلاء، وعلى هذا الحديث صحيح أعلاهي.

بيان ذلك: إذا كان كل واحد من رواة الحديث في كل مرتبة معلوم الإمامية والعدالة والضبط، يعبر عنه بالصحيح الأعلى.^{٦٣}

فتحصل من جميع ما ذكرنا أن رجال هذا الطريق كلهم من الثقات الأجلاء، وعلى هذا الحديث صحيح أعلاهي بسنده الأول.

المرحلة الثانية: تحقيق السند الثاني

ذكرنا في السند الثاني أنه روى الشيخ الصدوق عن ابن الوليد، عن محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن البزنطي.

البحث الرجالي

وقع في هذا السند أربعة رجال، ونحن تعرضنا سابقاً لوثاقة أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، والآن نتعرض ببقية رجال السند:

توثيق الشيخ الصدوق

ذكره النجاشي في رجاله، قائلاً:

محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي: أبو جعفر، نزيل الري، شيخنا وفقهنا ووجه الطائفة بخراسان، وكان ورد بغداد سنة خمس وخمسين وثلاثمائة، وسمع منه شيوخ الطائفة وهو حدث السن، وله كتب كثيرة.^{٦٤}

وذكره الشيخ الطوسي في فهرسته، قائلاً:

محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي: جليل القدر، يُكنى أبا جعفر، كان جليلاً، حافظاً للأحاديث، بصيراً بالرجال، ناقدًا للأخبار، لم يُزَ في القميين مثله في حفظه وكثرة علمه.^{٦٥}

وذكره في رجاله، قائلاً:

محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي: يُكنى أبا جعفر، جليل القدر، حفظة، بصير بالفقه والأخبار والرجال.^{٦٦}

وتعرض العلامة في رجاله لترجمته، وكذا ابن داود في رجاله.^{٦٧}

وذكره الخطيب البغدادي في تاريخه، قائلاً:

محمد بن علي بن الحسين بن بابويه: أبو جعفر القمي، نزل بغداد وحديث بها عن أبيه، وكان من شيوخ الشيعة ومشهوري الرافضة، حدثنا عنه محمد بن طلحة النعالي^{٦٨ ٦٩}. وذكره الذهبي، قائلاً:

ابن بابويه: رأس الإمامية، أبو جعفر محمد بن العلامة علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي، صاحب التصانيف السائرة بين الرافضة، يضرب بحفظه المثل، يُقال: له ثلاثمائة مصنف.^{٧٠}

توثيق ابن الوليد القمي

ذكره النجاشي في رجاله، قائلاً:

محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد: أبو جعفر، شيخ القميين وفقههم ومتقدمهم ووجههم، ويقال: إنه نزيل قم وما كان أصله منها، ثقة، عين، مسكون إليه.^{٧١} وذكره الشيخ في فهرسته، قائلاً:

محمد بن الحسن بن الوليد القمي: جليل القدر، عارف بالرجال، موثق به.^{٧٢} وذكره في رجاله فيمن لم يرو عن الأئمة^{عليهم السلام}، قائلاً:

محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد القمي: جليل القدر، بصير بالفقه، ثقة، يروي عن الصّغار وسعد، وروى عنه التلعكبري، وذكر أنه لم يلقه، لكن وردت عليه إجازته على يد صاحبه جعفر بن الحسين المؤمن بجميع رواياته، أخبرنا عنه أبو الحسين بن أبي جيد بجميع رواياته.^{٧٣}

وذكره العلامة في خلاصة الأقوال، وابن داود في رجاله.^{٧٤}

توثيق محمد بن الحسن الصّغار

ذكره النجاشي، قائلاً:

محمد بن الحسن بن فروخ الصّغار، مولى عيسى بن موسى بن طلحة بن عبيد الله بن السائب بن مالك بن عامر الأشعري، أبو جعفر، الأعرج، كان وجهاً في أصحابنا القميين، ثقة، عظيم القدر، راجحاً، قليل السقط في الرواية، له كتب.^{٧٥}

وذكره الشيخ في فهرسته بعنوان: «محمد بن الحسن الصّغار: قمي».^{٧٦}

وذكر الكشي في ترجمة أبي بكر الحضرمي أنه كان معروفاً بممولة.^{٧٧}

وذكره في رجاله في أصحاب العسكري^{عليه السلام}، قائلاً:

محمد بن الحسن الصّغار: له إليه مسائل، يُلقب بممولة.^{٧٨}

وذكر الكشي في ترجمة أبي بكر الحضرمي أن الصّغار كان معروفاً بممولة.^{٧٩}

توثيق أحمد بن محمد بن عيسى

ذكره البرقي في رجاله في أصحاب الهادي عليه السلام بعنوان: «أحمد بن محمد بن عيسى».^{٨٠}
وذكره النجاشي في رجاله، قائلاً:

أحمد بن محمد بن عيسى بن عبد الله بن سعد بن مالك بن الأحوص بن السائب بن مالك بن عامر، الأشعري... وأبو جعفر عليه السلام شيخ القميين ووجههم وفتيهم غير مدافع، وكان أيضاً الرئيس الذي يلقي السلطان بها، ولقي الرضا عليه السلام، وله كتب، ولقي أبا جعفر الثاني وأبا الحسن العسكري عليه السلام.^{٨١}

وذكره الشيخ في فهرسته، قائلاً:

أحمد بن محمد بن عيسى بن عبد الله بن سعد بن مالك بن الأحوص بن السائب بن مالك بن عامر الأشعري... وأبو جعفر هذا شيخ قم ووجهها وفتيها غير مدافع، وكان أيضاً الرئيس الذي يلقي السلطان بها، ولقي أبا الحسن الرضا عليه السلام، وصنف كتاباً.^{٨٢}

وذكره في رجاله تارة في أصحاب الرضا عليه السلام، قائلاً:

أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري القمي: ثقة، له كتب.

وأخرى في أصحاب الجواد عليه السلام، قائلاً:

أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري: من أصحاب الرضا عليه السلام.

وثالثة في أصحاب الهادي عليه السلام، قائلاً:

أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري: قمي.^{٨٣}

فتحصل من جميع ما ذكرنا أن رجال هذا الطريق كلهم من الثقات الأجلاء، وعلى هذا فالحديث صحيح أعلائي بسنده الثاني أيضاً.

المرحلة الثالثة: البحث الفهرستي

نعتقد أن اعتماد قدمائنا في تقويم الحديث -مضافاً إلى وثاقة الراوي- كان على المنهج الفهرستي، وأنهم يعتمدون على ذكر الحديث في الكتب المعتبرة التي تحملها المشايخ. فهذه الرواية إنما ذكرت في كتاب الجامع للبرنطي وكتاب المزار لسعد بن عبد الله الأشعري، وهما من الكتب المعتمدة عند أصحابنا.

واليك تفصيل الكلام في هذه الجهة:

إذا راجعنا إلى رجال النجاشي نجد أنه ذكر من جملة كتب أحمد بن أبي نصر البرنطي كتاب

^{٨٤}
النوادر.

فالشيخ الطوسي روى كتاب الجامع للبرنطي عن ابن أبي جيد، عن ابن الوليد، عن محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن البرنطي.

وهذا الطريق نفسه الذي نجده في السند الثاني لهذه الرواية، فإنَّ الشيخ الصدوق روى عن ابن الوليد، عن الصَّفَّار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن البرَنْطِي. وكيف كان، فالبرَنْطِي سمع هذا الحديث من الإمام الجواد عليه السلام فذكرها في كتابه الجامع، وبعد ذلك لما سافر أحمد بن محمد بن عيسى إلى الكوفة تحمَّل هذا الكتاب من البرَنْطِي، ثمَّ تحمَّل محمد بن الحسن الصَّفَّار هذا الكتاب من أستاذه أحمد بن محمد بن عيسى، وبعد ذلك تحمَّل ابن الوليد من الصَّفَّار، كما أنَّ الشيخ الصدوق تحمَّل هذا الكتاب من ابن الوليد.

والحاصل، أنَّ كتاب الجامع بنسخة أحمد بن محمد بن عيسى كان موجوداً عند الشيخ الصدوق، ونقل عنه.

ولا يخفى أنَّ النجاشي ذكر في عداد كتب سعد بن عبد الله الأشعري كتاب المزار، وروى هذا الكتاب من طريق الشيخ المفيد وغيره، عن جعفر بن محمد بن قولويه، عن أبيه وأخيه، عن سعد. ^{٨٥}

كما أنَّ الشيخ الطوسي روى هذا الكتاب من طريق الشيخ الصدوق عن ابن الوليد، عن سعد بن عبد الله، وهو نفس الطريق الموجود في سند الرواية.

وكيف كان، فسعد بن عبد الله ذكر هذه الرواية في كتابه المزار، وبعد ذلك قام ابن الوليد بتحمَّل هذا الكتاب وسماعها من مؤلفه. ففي الواقع أنَّه كان عند ابن الوليد نسخة من كتاب المزار لسعد بن عبد الله، ثمَّ تحمَّل الشيخ الصدوق كتاب المزار لسعد من أستاذه ابن الوليد. والحاصل، أنَّ كتاب المزار لسعد كان موجوداً عند الشيخ الصدوق، أنَّ الشيخ الصدوق قام بإخراج الحديث منه.

فالمصدر الأول لهذه الرواية هو كتاب الجامع للبرَنْطِي، كما أنَّ المصدر الثاني هو كتاب المزار لسعد بن عبد الله الأشعري.

وأنت خبير أنَّ كتاب المزار لسعد صار مقبولاً عند أصحابنا، وقامت مدرسة قم بنشره، وقام ابن الوليد برواية هذا الكتاب.

فتبيِّن أنَّ صحيحة البرَنْطِي من أصحَّ ما عندنا من الروايات رجالياً وفهرستياً، فرجال الرواية كلُّهم من الأجلاء، كما أنَّ المصدرين الذين ذُكرت فيهما (نوادير البرَنْطِي ومزار سعد)، كانا في غاية الاعتبار.

هذا تمام الكلام في البحث الرجالي والفهرستي.

ها هنا تنبيهات ثلاثة:

التنبيه الأول

في البدئ نذكر بعض الأحاديث التي وردت في فضيلة الحج، من أجل المقارنة فيها بين ثواب زيارة الإمام الرضا عليه السلام وثواب الحج.

حتى إذا ما أطلعنا على ثواب الحج سنطلع أكثر على عظمة ثواب زيارة الإمام الرضا عليه السلام، كونها أفضل من ألف ألف حجة!

وإليك بعض الأحاديث الواردة في بيان فضل الحج:

١- عن أبي عبد الله عليه السلام:

كان أبي يقول: من أم هذا البيت حاجاً أو معتمراً مبرئاً من الكبير، رجع من ذنوبه كهينة يوم ولدته أمه. ^{٨٦}

٢- عن أبي جعفر عليه السلام:

إن الحاج إذا أخذ في جهازه، لم يخط خطوة في شيء من جهازه إلا كتب الله عز وجل له عشر حسنات، ومحي عنه عشر سيئات، ورفع له عشر درجات حتى يفرغ من جهازه متى ما فرغ، فإذا استقبلت به راحلته لم تضع خفاً ولم ترفع، إلا كتب الله عز وجل له مثل ذلك، حتى يقضي نسكه، فإذا قضى نسكه غفر الله له ذنوبه، وكان ذا الحجة والمحرم وصفر وشهر ربيع الأول أربعة. ^{٨٧}

٣- عن أبي عبد الله عليه السلام:

الحاج والمعتمر وفد الله، إن سأله أعطاهم، وإن دعوه أجابهم، وإن شفّعوا شفّعهم، وإن سكتوا ابتدأهم، ويعوضون بالدرهم ألف ألف درهم. ^{٨٨}

٤- عن أبي عبد الله عليه السلام:

إن العبد ليخرج من بيته فيعطى قسماً، حتى إذا أتى المسجد الحرام طاف طواف الفريضة، ثم عدل إلى مقام إبراهيم فصلى ركعتين، فيأتيه ملك فيقوم عن يساره، فإذا انصرف ضرب بيده على كتفيه فيقول: يا هذا، أما ما مضى فقد غُفِر لك، وأما ما يستقبل فجِدْ. ^{٨٩}

٥- عن أبي عبد الله عليه السلام:

حجة خير من بيت مملوء ذهباً يتصدق به حتى يفنى. ^{٩٠}

٦- عن أبي عبد الله عليه السلام:

حجة أفضل من سبعين رقبة لي. قلت: ما يعدل الحج شيء؟ قال: ما يعدله شيء، والدرهم في الحج أفضل من ألف ألف فيما سواه في سبيل الله. ^{٩١}

ولأبأس بذكر بعض الأحاديث المروية عن طرق العامة في فضل الحج:

١- من جاء يؤم البيت الحرام فركب بغيره، فما يرفع البعير خفّاً ولا يضع خفّاً، إلا كتب الله له بها حسنة، وخطب بها عنه خطيئة، ورفع له بها درجة، حتى إذا انتهى إلى البيت فطاف، وطاف بين الصفا والمروة، ثم حلق أو قصر، إلا خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمه، فهلّم يستأنف العمل. ^{٩٢}

٢- مَنْ أَضْحَى يَوْماً مُحَرَّمًا مُلَبِّيًا حَتَّى غَرَبَت الشَّمْسُ، غَرِبَتْ بِذُنُوبِهِ، فَعَادَ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ. ٩٣

٣- إِنَّ لِلْحَاجِّ الرَّكَابِ بِكُلِّ خُطْوَةٍ تَخْطُوهَا رَاحِلَتُهُ سَبْعِينَ حَسَنَةً، وَلِلْمَاشِي بِكُلِّ خُطْوَةٍ يَخْطُوهَا سَبْعُمِئَةً حَسَنَةً. ٩٤

٤- إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَصَافِحُ رُكَّابَ الْحِجَّاجِ وَتَعْتَنِقُ الْمَشَاءَ. ٩٥
٥- حَجُّوا؛ فَإِنَّ الْحَجَّ يَغْسِلُ الذُّنُوبَ كَمَا يَغْسِلُ الْمَاءُ الدَّرَنَ. ٩٦

التنبيه الثاني

ثُمَّ إِنَّ هُنَاكَ رَوَايَةً وَرَدَتْ فِي فَضْلِ زِيَارَةِ الْإِمَامِ الرِّضَا عليه السلام، وَمُضْمُونُهَا قَرِيبٌ مِنْ صَحِيحَةِ الْبَرْنَطِيِّ الثَّانِيَةِ، نَذَرُهَا تَتَمِيمًا لِلْفَائِدَةِ:

رَوَى الشَّيْخُ الْكَلِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ النَّيْسَابُورِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَعِيدِ الْمَكِّيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سُلَيْمَانَ الْمَازَنِيِّ، عَنْ الْإِمَامِ الْكَاسِمِ عليه السلام: مَنْ زَارَ قَبْرَ وَلَدِي عَلِيٍّ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَسْبِعِينَ حِجَّةً مَبْرُورَةً.

قلت: سَبْعِينَ حِجَّةً؟

قال: نَعَمْ وَسَبْعِينَ أَلْفَ حِجَّةً.

قلت: سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَّةً؟

فَقَالَ: رَبِّ حِجَّةٌ لَا تُقْبَلُ، مَنْ زَارَهُ أَوْ بَاتَ عِنْدَهُ لَيْلَةً، كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ.

قلت: كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ؟ ٩٧

قال: نَعَمْ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كَانَ عَلَى عَرْشِ الرَّحْمَنِ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَأَرْبَعَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ، فَأَمَّا الْأَرْبَعَةُ الَّذِينَ هُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ فَنُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى، وَأَمَّا الْأَرْبَعَةُ الْآخِرُونَ فَمُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ. ثُمَّ يَمْدُ الْمَطْمَارَ ٩٨، فَيَقْعِدُ مَعَنَا مَنْ زَارَ قُبُورَ الْأَنْثَمَةِ، أَلَا إِنَّ أَعْلَاهَا دَرَجَةً وَأَقْرَبَهُمْ حَبُورَةً زُورَ قَبْرِ وَلَدِي عَلِيٍّ عليه السلام. ٩٩

ورواها ابنُ قُؤْلُوبِيهِ فِي كَامِلِ الزِّيَارَاتِ عَنِ الْكَلِينِيِّ بِنَفْسِ الْإِسْنَادِ عَنِ الْإِمَامِ الْكَاسِمِ عليه السلام. ١٠٠

ورواها الشَّيْخُ الصَّدُوقُ فِي عَيْنِ أَخْبَارِ الرِّضَا عليه السلام وَالْأَمَالِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ ١٠١، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ ١٠٢، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ حَفْصِ الْمَرْوَزِيِّ، كَمَا أَنَّ الشَّيْخَ الطُّوسِيَّ رَوَاهُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْكَلِينِيِّ. ١٠٣

التنبيه الثالث

وَلَوْ أَرَدْنَا الْمَقَارَنَةَ بَيْنَ ثَوَابِ زِيَارَةِ الْإِمَامِ الرِّضَا عليه السلام وَالْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، نَقُولُ: إِنَّ زِيَارَةَ الْإِمَامِ الرِّضَا عليه السلام أَكْثَرُ ثَوَابًا، وَذَلِكَ لِأَنَّهَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ حِجَّةٍ، كَمَا ذَكَرْتُ الصَّحِيحَةَ الْآتِفَةَ.

أما فضل زيارة الإمام الحسين عليه السلام على ألف ألف حجة، فقد ذكر في حديثين، ونحن نذكرهما تكميلاً للفائدة:

الحديث الأول:

روى ابن قولويه في كامل الزيارات عن حكيم بن داود وغيره، عن محمد بن موسى الهمداني، عن محمد بن خالد الطيالسي، عن سيف بن عميرة وصالح بن عقیبة معاً، عن علقمة بن محمد الحضرمي ومحمد بن إسماعيل، عن صالح بن عقیبة، عن مالك الجهنني، عن أبي جعفر الباقر عليه السلام: من زار الحسين عليه السلام يوم عاشوراء حتى يظلّ عنده باكياً، لقي الله عز وجل يوم القيامة بثواب ألفي ألف حجة، وألفي ألف عمرة، وألفي ألف غزوة، وثواب كل حجة وعمرة وغزوة كثواب من حج واعتمر وغزا مع رسول الله صلى الله عليه وآله ومع الأئمة الراشدين صلوات الله عليهم. ١٠٤

ولكن أصحابنا القميون ضعفوا محمد بن موسى الهمداني، وذكر النجاشي أن ابن الوليد القمي قال في حقه: «إنه كان يضع الحديث». ١٠٥

كما أن محمد بن خالد الطيالسي ومالك الجهنني لم يؤثقا صريحاً في كتب الرجال. وكذا صالح بن عقیبة، وصرح العلامة في خلاصة الأقوال أنه كان غالباً لا يثبت إليه. ١٠٦ والحاصل، أن هذا الحديث ضعيف عند ابن الوليد القمي والنجاشي والعلامة.

الحديث الثاني:

روى ابن قولويه عن محمد بن عبد المؤمن، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد الكوفي، عن محمد بن جعفر بن إسماعيل العبيدي، عن محمد بن عبد الله بن مهران، عن محمد بن سنان، عن يونس بن ظبيان، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: من زار قبر الحسين عليه السلام يوم عرفة، كتب الله له ألف ألف حجة مع القائم، وألف ألف عمرة مع رسول الله صلى الله عليه وآله، وعنت ألف ألف نسمة، وحملان ألف ألف فرس في سبيل الله، وسماه الله عبدي الصديق آمن بوعدي، وقالت الملائكة: فلان صديق زكاه الله من فوق عرشه، وسُمي في الأرض كزوبيا. ١٠٧ ١٠٨

ولكن النجاشي ضعف محمد بن عبد الله بن مهران، وقال في حقه:

غال كذاب، فاسد المذهب والحديث، مشهور بذلك. ١٠٩

وقال في حق محمد بن سنان:

هو رجل ضعيف جداً لا يُعَوَّل عليه، ولا يثبت إليه ما تفرد به. ١١٠

كما وضعف يونس بن ذبيان، وقال في حقه:

ضعيف، لا يثبت إليه ما رواه، كل كتابه تخليط. ١١١

والحاصل، أن هذا الحديث ضعيف جداً عند النجاشي.

وهكذا أثبتنا اعتبار صحيحة البرنطي، حتى تعرف أنه لا يوجد واحد من أهل الحديث

يشكك في صحة هذا الحديث؛ وذلك لأنَّ جُلَّ رواته من الأجلاء.
فتبين من جميع ما ذكرنا في الأحاديث الصحيحة أفضلية زيارة الإمام الرضا عليه السلام على
زيارة الإمام الحسين عليه السلام.
وأحمدك اللهم على ما أنعمت عليّ بتوفيقك لما قمت بهذا العمل الشريف المتواضع،
راجياً منك القبول يوم لا ينفع مال ولا بنون، إلا من أتاك بقلب سليم.
مهدي خداميان الآراني
١٧ ربيع الأول، ١٤٣٠ قم المقدسة

پی نوشت ها

۱. زیارات قبور، بین حقیقت و خرافات، ص ۶۴
۲. همان ص ۳۷
۳. همان ص ۶۴، ۶۵.
۴. لَمَّا اسْتَأْذَنَتِ الْأَمِيرَ السَّعِيدَ رُكْنَ الدَّوْلَةِ فِي زِيَارَةِ مَشْهَدِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأُذِنَ لِي فِي ذَلِكَ فِي رَجَبٍ مِنْ سَنَةِ اثْنَيْنِ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثُمِئَةً: عَيُونُ أَخْبَارِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ج ۱ ص ۳۱۲.
۵. رجال النجاشي الرقم ۱۰۴۹ ص ۳۸۹، الفهرست للطوسي، ۷۱۰ ص ۲۳۷، رجال الشيخ الرقم ۶۲۷۵ ص ۴۳۹، خلاصة الأقوال ص ۱۴۷، رجال ابن داوود ص ۳۲۴، تاريخ بغداد ج ۳ ص ۳۰۳، سير أعلام النبلاء ج ۱۶ ص ۳۰۳.
۶. الغيبة للطوسي ص ۳۰۹، ص ۳۲۰.
۷. رجال النجاشي الرقم ۱۰۴۹ ص ۳۸۹، الغيبة للطوسي ص ۳۰۹
۸. عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۱۲، ج ۲ ص ۶۲، ۲۲۶، الخصال ص ۱۰۶ الأمالي للصدوق ص ۴۰، ص ۱۸۳ ص ۷۵۲، الفقيه ج ۱ ص ۲.
۹. رجال النجاشي الرقم ۱۰۴۹ ص ۳۸۹.
۱۰. زیارات قبور، بین حقیقت و خرافات ص ۶۵.
۱۱. عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۲۸۷، كامل الزيارات: ۵۱۰، الأمالي للصدوق: ۱۲۰.
۱۲. مات ابو جعفر محمد بن الحسن بن الوليد سنة ۳۴۳: رجال نجاشي الرقم ۱۰۴۲ ص ۳۸۳.
۱۳. رجال النجاشي الرقم ۱۰۴۲ ص ۳۸۳، الفهرست للطوسي الرقم ۷۰۹ ص ۲۳۷، رجال الشيخ الرقم ۶۲۷۳ ص ۴۳۹، خلاصة الأقوال ص ۱۴۷، رجال ابن داوود ص ۳۰۴.
۱۴. فهرست الطوسي الرقم ۲۹۹ و ۳۰۰ ص ۱۳۰.
۱۵. رجال النجاشي الرقم ۸۹۱ ص ۳۲۹.
۱۶. توفي محمد بن الحسن الصفار بقم سنة ۲۹۰: رجال النجاشي: ۳۴۵ الرقم ۹۴۸.
۱۷. الفهرست للطوسي الرقم ۷۵ ص ۶۸، رجال النجاشي الرقم ۱۹۸ ص ۸۱ رجال البرقي ص ۵۹، اختيار معرفة الرجال ص ۵۱۲، رجال الطوسي الرقم ۵۱۹۷ ص ۳۵۱.
۱۸. رجال النجاشي ص ۱۸۵ الرقم ۴۹۰، الفهرست للطوسي: ۱۴۲ الرقم ۳۳۹، رجال البرقي: ۵۸، اختيار معرفة الرجال ص ۵۶۶، رجال ابن الغضائري ص ۶۶ الرقم ۶۵.
۱۹. الممل و النحل ج ۱ ص ۹۴، البدايه و النهايه ج ۱۱ ص ۲۳۱.
۲۰. نقد الرجال ج ۱ ص ۱۶۷، جامع الرواه ج ۱ ص ۶۹، الفوائد الرجاليه لبحر العلوم ج ۱ ص

٣٤٤. رائف المقال ج ١ ص ٢٢٦، معجم رجال الحديث ج ٣ ص ٨٤.
٢١. فهرست للطوسي الرقم ٦٣ ص ٦١، رجال النجاشي الرقم ١٨٠ ص ٧٥، اختيار معرفة الرجال ص ٥٥٦، رجال البرقي ص ٥٤، رجال الطوسي الرقم ٤٩٥٤ ص ٣٣٢.
٢٢. مات احمد بن محمد سنة ٢٢١: فهرست للطوسي الرقم ٦٣ ص ٦١.
٢٣. كامل الزيارات ص ٧١، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٢٥٩، المحاسن ج ١ ص ٥٦.
٢٤. اختيار معرفه الرجال ص ٥٨٧.
٢٥. عيون أخبار الرضا ١: ٢٨٧ / ١٠، كامل الزيارات: ٥١٠، الأمالي للصدوق: ١٢٠.
٢٦. زيارات قبور، بين حقيقت و خرافات ص ٦٥.
٢٧. كامل الزيارات: ٥١٠ وفيه «وَأَلْفُ أَلْف» بدل «أَلْفُ أَلْف»، الأمالي للصدوق: ١٢٠، عيون أخبار الرضا ١: ٢٨٧ / ١٠.
- ولا يخفى عليك أنَّ الشيخ الطوسي رواه بإسناده عن محمد بن أحمد بن داود، عن الحسن بن أحمد بن إدريس، عن أبيه، عن علي بن الحسين النيشابوري، عن عبد الله بن موسى، عن البرنطلي، وذكر فيما رواه الشيخ «لمن يزوره» بدل «لمن زاره»: تهذيب الأحكام ٦: ٨٥؛ وبما أنَّ علي بن موسى النيشابوري وعبد الله بن موسى لم يذكرنا بشيء في كتب الرجال، أشرنا إلى هذا السند في الهامش.
٢٨. انظر: بشارة المصطفى: ٤٨، روضة الواعظين: ٢٣٣، بحار الأنوار ٩٩: ٣٣.
٢٩. رجال النجاشي: ١٢٣ الرقم ٣١٨.
٣٠. فهرست الطوسي: ٩١ الرقم ١٤١.
٣١. رجال الطوسي: ٤١٨ الرقم ٦٠٣٨.
٣٢. رجال النجاشي: ٤٤٧ الرقم ١٢٠٨.
٣٣. إقبال الأعمال ١: ٣٤.
٣٤. لسان الميزان ٢: ١٢٥.
٣٥. انظر: رجال الطوسي: ٤١٨ الرقم ٦٠٣٨.
٣٦. انظر: لسان الميزان ٢: ١٢٥.
٣٧. خلاصة الأقوال: ٨٨ / ٦.
٣٨. رجال النجاشي: ٢٤١ الرقم ١٠٢٠.
٣٩. فهرست الطوسي: ١٥٧ الرقم ٣٩٢.
٤٠. رجال الطوسي: ٤٣٢ الرقم ٦١٩١.
٤١. انظر: خلاصة الأقوال: ٩٤، رجال ابن داود: ٢٤١.
٤٢. رجال النجاشي: ١٧٧ الرقم ٤٦٧.
٤٣. فهرست الطوسي: ١٣٥ الرقم ٣١٦.
٤٤. رجال الطوسي: ٣٩٩ الرقم ٥٨٥٤.
٤٥. المصدر السابق: ٤٢٧ الرقم ٦١٤١.

٤٦. رجال ابن داود: ١٠٢ الرقم ٦٨١.
٤٧. نقد الرجال ٢: ٣١٢.
٤٨. تنقيح المقال ٢: ١٦.
٤٩. معجم رجال الحديث ٩: ٨٩.
٥٠. رجال الطوسي: ٣٩٩ الرقم ٥٨٥٤.
٥١. الخلاصة: ٧٨.
٥٢. كمال الدين: ٤٦٤، كذا نقل محمد بن جرير الطبري في دلائل الإمامة: ٥٠٨، والحسن بن سليمان الحلبي في مختصر بصائر الدرجات: ٧٦، والسيد هاشم البحراني في مدينة المعاجز ٨: ٤٦، والعلامة المجلسي في بحار الأنوار ٥٢: ٨٠.
٥٣. قاموس الرجال ٥: ٦٠.
٥٤. معجم رجال الحديث ٩: ٨٢.
٥٥. رجال النجاشي: ٣٣٤ الرقم ٨٩٧.
٥٦. فهرست الطوسي: ٢١٥ الرقم ٦٠٧.
٥٧. رجال الطوسي: ٣٧٩ الرقم ٥٦١٥، و ٣٩١ الرقم ٥٧٧١، و ٤٠٢ الرقم ٥٨٩٢.
٥٨. اختيار معرفة الرجال: ٥٥٦، و ٥٨٧.
٥٩. رجال البرقي: ٥٤.
٦٠. رجال النجاشي: ٧٥ الرقم ١٨٠.
٦١. فهرست الطوسي: ٦١ الرقم ٦٣.
٦٢. رجال الطوسي: ٣٣٢ الرقم ٤٩٥٤، و ٣٥١ الرقم ٥١٩٦، و ٣٧٣ الرقم ٥٥١٨.
٦٣. انظر: توضيح المقال: ٢٤٥، مقباس الهداية ١: ١٥٥.
٦٤. رجال النجاشي: ٣٨٩ الرقم ١٠٤٩.
٦٥. فهرست الطوسي: ٢٣٧ الرقم ٧١٠.
٦٦. رجال الطوسي: ٤٣٩ الرقم ٦٢٧٥.
٦٧. انظر: خلاصة الأقوال: ١٤٧، رجال ابن داود: ٣٢٤.
٦٨. «محمد بن طلحة بن محمد بن عثمان المتوفى سنة (٤١٣هـ)»: تاريخ بغداد ٣: ٣٠٣.
٦٩. تاريخ بغداد ٣: ٨٩.
٧٠. سير أعلام النبلاء ١٦: ٣٠٣.
٧١. رجال النجاشي: ٣٨٣ الرقم ١٠٤٢.
٧٢. فهرست الطوسي: ٢٣٧ الرقم ٧٠٩.
٧٣. رجال الطوسي: ٤٣٩ الرقم ٦٢٧٣.
٧٤. انظر: خلاصة الأقوال: ١٤٧، رجال ابن داود: ٣٠٤.
٧٥. رجال النجاشي: ٣٥٤ الرقم ٩٤٨.

٧٦. فهرست الطوسي: ٢٢٠ الرقم ٦٢١.
٧٧. اختبار معرفة الرجال: ٤١٧.
٧٨. رجال الطوسي: ٤٠٢ الرقم ٥٩٠٠.
٧٩. اختبار معرفة الرجال: ٤١٧.
٨٠. رجال البرقي: ٥٩.
٨١. رجال النجاشي: ٨١ الرقم ١٩٨.
٨٢. فهرست الطوسي: ٦٨ الرقم ٧٥.
٨٣. رجال الطوسي: ٣٥١ الرقم ٥١٩٧، و ٣٧٣ الرقم ٥٥١٩، و ٣٨٣ الرقم ٥٦٣٢.
٨٤. رجال النجاشي: ٧٥ الرقم ١٨٠، فهرست الطوسي: ٦١ الرقم ٦٣.
٨٥. انظر: رجال النجاشي: ١٧٧ الرقم ٤٦٧.
٨٦. الكافي ٤: ٢٥٢، كتاب من لا يحضره الفقيه ٢: ٢٠٥، تهذيب الأحكام ٥: ٢٣، وسائل الشيعة ١١: ٩٣، تفسير نور الثقلين ١: ٢٠٢.
٨٧. الكافي ٤: ٢٥٤، وسائل الشيعة ١١: ٩٦.
٨٨. الكافي ٤: ٢٥٥، تهذيب الأحكام ٥: ٢٤، وسائل الشيعة ١١: ٩٩، بحار الأنوار ٩٦: ١٦، جامع أحاديث الشيعة: ١٥٣.
٨٩. الكافي ٤: ٢٥٧، وسائل الشيعة ١١: ١١٥، جامع أحاديث الشيعة ١٠: ١٧٤.
٩٠. الكافي ٤: ٢٦٠، تهذيب الأحكام ٢: ٢٣٧، وسائل الشيعة ١١: ١١٤، جامع أحاديث الشيعة ٤: ٩.
٩١. الكافي ٤: ٢٦٠، وسائل الشيعة ١١: ١١١، و ١٢٠، جامع أحاديث الشيعة ١٠: ١٧٢.
٩٢. كنز العمال ٥: ١٣، الدر المنثور ١: ٢١٠.
٩٣. مسند أحمد ٣: ٣٧٢، الجامع الصغير ٢: ٥٧٣، كنز العمال ٥: ٧.
٩٤. المعجم الكبير ١٢: ٦٩، الجامع الصغير ١: ٣٦٤، كنز العمال ٥: ٥، الدر المنثور: ٣٥٥، تفسير الألوسي ١٧: ١٤٤.
٩٥. الجامع الصغير ١: ٣٢٥، كنز العمال ٥: ٥، الدر المنثور ٤: ٣٥٥.
٩٦. مجمع الزوائد ٣: ٢٠٩، المعجم الأوسط ٥: ١٧٧، الجامع الصغير ١: ٥٧٠، كنز العمال ٥: ١٠، الدر المنثور ١: ٢١٠.
٩٧. سقط من الكافي، ونحن أثبتناه من الأمالي للصدوق: ١٨٢ و عيون أخبار الرضا ١: ٢٩٠.
٩٨. ذكر في الكافي «المضممار»، ونحن أثبتناه من عيون أخبار الرضا، والمطمار خيط للبناء يقدر به.
٩٩. الكافي ٤: ٥٨٥، عيون أخبار الرضا ١: ٢٩١.
١٠٠. انظر: كامل الزيارات: ٥١١.
١٠١. ذكره النجاشي في رجاله: ٦٦ الرقم ١٥٦: «الحسين بن محمد بن عمران بن أبي بكر الأشعري

- القَمِي: أبو عبد الله ثقة» وذكره الشيخ في رجاله: ٤٢٤ الرقم ٦١٠٦ فيمن لم يرو عن الأئمة^(عليهم السلام)، قائلاً: «الحسين بن أحمد بن عامر الأشعري: يروي عن عمه عبد الله بن عامر، عن ابن أبي عمير، روى عنه الكليني»، وذكره العلامة في خلاصة الأقوال: ٥٢، قائلاً: «الحسين الأشعري القمي أبو عبد الله ثقة».
١٠٢. ذكره النجاشي في رجاله: ٢١٨ الرقم ٥٧٠، قائلاً: «عبد الله بن عامر بن عمران بن أبي عمر الأشعري: أبو محمد، شيخ من وجوه أصحابنا، ثقة، له كتاب، أخبرنا الحسين بن عبيد الله [الغضائري] في آخرين، عن جعفر بن محمد بن قُلوِيه، قال: حَدَّثَنَا الحسين بن محمد بن عامر، عن عمه به»، وذكره العلامة في خلاصة الأقوال: ١١١.
١٠٣. تهذيب الأحكام ٦: ٨٤.
١٠٤. كامل الزيارات: ٣٢٥، بحار الأنوار ٨: ٢٩٠.
١٠٥. رجال النجاشي: ٣٣٨ الرقم ٩٠٤.
١٠٦. خلاصة الأقوال: ٢٣٠.
١٠٧. الكروبيون - بالتخفيف -: سادة الملائكة (القاموس المحيط ١: ١٢٣ «كرب»).
١٠٨. كامل الزيارات: ٣٢١، بحار الأنوار ٩٨: ٨٨.
١٠٩. رجال النجاشي: ٩٤٢ الرقم ٣٥٠.
١١٠. المصدر السابق: ٣٢٨ الرقم ٨٨.
١١١. المصدر السابق: ١٢١٠ الرقم ٤٤٨.

منابع تحقيق

١. تفسير نور الثقلين، عبد علي بن جمعة العروسي الحويزي (ت ١١١٢هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، قم: مؤسسة إسماعيليان، الطبعة الرابعة، ١٤١٢هـ.
٢. الملل والنحل، أبو الفتح محمد بن عبد الكريم الشهرستاني (ت ٥٤٨هـ)، بيروت: دار المعرفة، ١٤٠٦هـ.
٣. جامع الرواة، محمد بن علي الغروي الأردبيلي (ت ١١٠١هـ)، بيروت: دار الأضواء، ١٤٠٣هـ.
٤. البداية والنهاية، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (ت ٧٧٤هـ)، تحقيق: مكتبة المعارف، بيروت: مكتبة المعارف.
٥. دلائل الإمامة، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري الإمامي (ق ٥هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة.
٦. اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: مير داماد الإسترآبادي، تحقيق: السيد مهدي

- الرجائي، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ١٤٠٤ هـ.
٧. إقبال الأعمال، السيد ابن طاوس، (ت ٦٦٤ هـ)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى.
٨. أمالي الصدوق، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، قم: مؤسسة البعثة، الطبعة الأولى، ١٤١٧ هـ.
٩. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد بن محمد تقي المجلسي (ت ١١١٠ هـ)، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٣٨٦ هـ.
١٠. بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، أبو جعفر محمد بن محمد بن علي الطبري (ت ٥٢٥ هـ)، النجف الأشرف: المطبعة الحيدرية، الطبعة الثانية، ١٣٨٣ هـ.
١١. تاريخ بغداد أو مدينة السلام، أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي (ت ٤٦٣ هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطاء، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى.
١٢. تنقيح المقال في علم الرجال، عبدالله بن محمد حسن المامقاني (ت ١٣٥١ هـ)، طهران: انتشارات جهان.
١٣. توضيح المقال في علم الرجال، المولى علي الكني (ت ١٣٠٦ هـ)، طبعة طهران، ١٣٠٢ هـ.
١٤. تهذيب الأحكام في شرح المسقنة، محمد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ هـ)، تحقيق: السيد حسن الموسوي، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثالثة، ١٣٦٤ ش.
١٥. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردي (ت ١٣٨٣ هـ)، قم: المطبعة العلمية.
١٦. الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ٩١١ هـ)، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٠١ هـ.
١٧. الخصال، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية.
١٨. خلاصة الأقوال، الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر المعروف بالعلامة الحلي (ت ٧٢٦ هـ)، تحقيق: الشيخ جواد القيومي، قم: مؤسسة نشر الفقاهة، الطبعة الأولى، ١٤١٧ هـ.

١٩. الدرّ الممتثور في التفسير المأثور، جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ٩١١هـ)، بيروت: دار المعرفة للطباعة والنشر.
٢٠. رجال ابن داود، الحسين بن علي بن داود الحلّي (ت ٧٤٠هـ)، تحقيق: السيّد محمد صادق آل بحر العلوم، قم: بالأوفسيت عن طبعة منشورات مطبعة الحيدرية في النجف الأشرف، منشورات الرضي، ١٣٩٢هـ.
٢١. رجال البرقي، أحمد بن محمد البرقي الكوفي (ت ٢٧٤هـ)، طهران: جامعة طهران، ١٣٤٢ش.
٢٢. رجال الطوسي، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.
٢٣. رجال النجاشي (فهرست أسماء مصنّفي الشيعة)، أبو العباس أحمد بن علي النجاشي (ت ٤٥٠هـ)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، الطبعة الخامسة، ١٤١٦هـ.
٢٤. روضة الواعظين، محمد بن الحسن بن علي الفتال النيسابوري (ت ٥٠٨هـ)، تحقيق: محمد مهدي الخراسان، قم: منشورات الشريف الرضي.
٢٥. سير أعلام النبلاء، أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨هـ)، تحقيق: شعيب الأرناؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة العاشرة، ١٤١٤هـ.
٢٦. عيون أخبار الرضا، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: الشيخ حسين الأعلمي، ١٤٠٤هـ، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
٢٧. الغيبة، أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: عبّاد الله الطهراني، وعلي أحمد ناصح، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ.
٢٨. الفهرست، محمد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: جواد القيومي، قم: مؤسسة نشر الفقاهة، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ.
٢٩. الفوائد الرجالية (رجال السيّد بحر العلوم)، آية الله السيّد محمد المهدي بحر العلوم الطباطبائي (ت ١٢١٢هـ)، تحقيق: محمد صادق بحر العلوم وحسين بحر العلوم، طهران: مكتبة الصادق، الطبعة الأولى، ١٣٦٣هـ.
٣٠. الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي

- (ت ٣٢٩هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ١٣٨٩هـ.
٣١. كامل الزيارات، أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه (ت ٣٦٧هـ)، قم: مؤسسة نشر الفقه، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ.
٣٢. كتاب من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، الطبعة الثانية.
٣٣. كمال الدين وتمام النعمة، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ.
٣٤. المحاسن، أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (ت ٢٨٠هـ)، تحقيق: السيد جلال الحسيني، طهران: دار الكتب الإسلامية.
٣٥. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان الحلبي (ق ٩هـ)، قم: انتشارات الرسول المصطفى.
٣٦. مسند أحمد، أحمد بن حنبل الشيباني (ت ٢٤١هـ)، دار صادر، بيروت.
٣٧. المعجم الأوسط، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠هـ)، تحقيق: قسم التحقيق بدار الحرمين، ١٤١٥هـ القاهرة: دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع.
٣٨. معجم رجال الحديث، أبو القاسم بن علي أكبر الخوئي (ت ١٤١٣هـ)، الطبعة الخامسة، ١٤١٣هـ طبعة منقحة ومزودة.
٣٩. المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٤هـ.
٤٠. مقباس الهداية في علم الدراية، الشيخ عبد الله المامقاني (ت ١٣٥١هـ)، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ١٤١١هـ.
٤١. نقد الرجال، مصطفى بن الحسين الحسيني التفرشي (ق ١١هـ)، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ.
٤٢. وسائل الشيعة، محمد بن الحسن الحر العاملي (ت ١١٠٤هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.

٤٣. توضيح المقال في علم الرجال، المولى علي الكني (ت ١٣٠٦ هـ)، طبعة طهران، ١٣٠٢ هـ.

بیوگرافی مؤلف

دکتر مهدی خُدامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالی شیعه از دیگر فعالیت‌های پژوهشی این استاد است که فهرس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خُدامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت‌های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی‌های مکتب شیعه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا جوانان را با آموزه‌های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

فهرست کتب نویسنده

کتب چاپ شده تا بهار ۱۳۹۳

۱. همسر دوست داشتنی. (خانواده)
۲. داستان ظهور. (امام زمان علیه السلام)
۳. قصه معراج. (سفر آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله)
۴. در آغوش خدا. (زیبایی مرگ)
۵. لطفاً لبخند. (شادمانی، نشاط)
۶. با من تماس بگیرید. (آداب دعا)
۷. در اوج غربت. (شهادت مسلم بن عقیل)
۸. نوای کاروان. (حماسه کربلا)
۹. راه آسمان. (حماسه کربلا)
۱۰. دریای عطش. (حماسه کربلا)
۱۱. شب رؤیایی. (حماسه کربلا)
۱۲. پروانه‌های عاشق. (حماسه کربلا)
۱۳. طوفان سرخ. (حماسه کربلا)
۱۴. شکوه بازگشت. (حماسه کربلا)
۱۵. در قصر تنهایی. (امام حسن علیه السلام)
۱۶. هفت شهر عشق. (حماسه کربلا)
۱۷. فریاد مهتاب. (حضرت فاطمه علیها السلام)
۱۸. آسمانی‌ترین عشق. (فضیلت شیعه)
۱۹. بهشت فراموش شده. (پدر و مادر)
۲۰. فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)

۲۱. راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)
۲۲. چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)
۲۳. خدای قلب من. (مناجات، دعا)
۲۴. به باغ خدا برویم. (فضیلت مسجد)
۲۵. راز شکرگزاری. (آثار شکر نعمت‌ها)
۲۶. حقیقت دوازدهم. (ولادت امام زمان علیه السلام)
۲۷. لذت دیدار ماه. (زیارت امام رضا علیه السلام)
۲۸. سرزمین یاس. (فدک، فاطمه علیها السلام)
۲۹. آخرین عروس. (نرجس علیها السلام، ولادت امام زمان علیه السلام)
۳۰. بانوی چشمه. (خدیجه علیها السلام، همسر پیامبر)
۳۱. سکوت آفتاب. (شهادت امام علی علیه السلام)
۳۲. آرزوی سوم. (جنگ خندق)
۳۳. یک سبد آسمان. (چهل آیه قرآن)
۳۴. فانوس اول. (اولین شهید ولایت)
۳۵. مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)
۳۶. روی دست آسمان. (غدیر، امام علی علیه السلام)
۳۷. گمگشته دل. (امام زمان علیه السلام)
۳۸. سمت سپیده. (ارزش علم)
۳۹. تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)
۴۰. خدای خوبی‌ها. (توحید، خداشناسی)
۴۱. با من مهربان باش. (مناجات، دعا)
۴۲. نردبان آبی. (امام‌شناسی، زیارت جامعه)
۴۳. معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)
۴۴. سلام بر خورشید. (امام حسین علیه السلام)
۴۵. راهی به دریا. (امام زمان علیه السلام، زیارت آل یس)

۴۶. روشنی مهتاب. (شهادت حضرت زهرا^{علیها السلام})
 ۴۷. صبح ساحل. (امام صادق^{علیه السلام})
 ۴۸. الماس هستی. (غدیر، امام علی^{علیه السلام})
 ۴۹. حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه^{علیها السلام})
 ۵۰. تشنه تر از آب (حضرت عباس^{علیه السلام})
 ۶۴-۵۱. تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵. تحقیق «فهرست سعد» ۶۶. تحقیق «فهرست الحمیری» ۶۷. تحقیق
 «فهرست حمید»، ۶۸. تحقیق «فهرست ابن بطّة»، ۶۹. تحقیق «فهرست ابن الولید»،
 ۷۰. تحقیق «فهرست ابن قولویه»، ۷۱. تحقیق «فهرست الصدوق»، ۷۲. تحقیق
 «فهرست ابن عبدون»، ۷۳. صرخة النور. ۷۴. إلى الرفیق الأعلى. ۷۵. تحقیق آداب
 أميرالمؤمنین^{علیه السلام}. ۷۶. الصحيح فی فضل الزيارة الرضویة. ۷۷. الصحيح فی البكاء
 الحسيني. ۷۸. الصحيح فی فضل الزيارة الحسينية. ۷۹. الصحيح فی كشف بیت
 فاطمه^{علیها السلام}.

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۲۵-۳۷۷۳۵۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲۲۵۲۵۸۳۹

جهت کسب اطلاع به سایت

Nabnak.ir

مراجعه کنید.